

أَوَّلُهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ الَّذِي
أَلْهَمَ الْإِنْسَانَ مَا كَانَ يَدْرِي

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
شمس الفجر أتم الهدى نور الدين من نور الله قدوة مودود



جمع کرده حضرت مقداد العارفين مرشد المومنين قطب القطار السالين
قطب الدين بختيار کاکي اوشی قدس الله تعالی سره الصير

در مطبعه نيشي نوکشي و اشرف المطبوعات
مطبعه نيشي نوکشي

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2510

بسم الله الرحمن الرحيم

این صحیفه علوم ربانی و این نفیسه فقر ربانی از کلمات جان پرور ملک الشارح
سلطان المسکین شهاب المتقین قطب الاولیا خمس الفقرا ختم المستدین
معین المله والدین حسن بنجر می نور القدر مرقد شینده سے آید جمع کرده شد
درین مجموعه که نام اوست دلیل العارفين بنیشتہ آمد و قسم بدین تفصیل قسم اول
در فقر و صواب قسم دوم در مکتوبات و تصبیح قسم سوم در اوراد و جزان قسم چهارم
در رباعیات و فوائد آن بتوفیق اللہ تعالیٰ الحمد للہ علی ذلک تنبیخ پنجم ماه رجب و اتم قدر
تحت تہ اربع عشر و خمسایہ قسم اول روز پنجشنبه مجلس اول در ویشہ کیخف ضعیف
کیے از ساکنان اوسا بندگان ملک الشارح سلطان المسکین الملقب قطب الدین
نجیثا راوشی چون دولت پایوس آن فلک شاه دستگاہ در بغداد مسجد امام
ابوالمیثاق سمقندی حاضر شد همان زمان بشرف نعمت مشرف شدم و کلاه چار
ترکی از ناصر صغیاء بر سر ابن ضعیف ازیت یافت الحمد للہ علی ذلک و آن روز
شیخ شهاب الدین محمد ہروردی و شیخ داؤد کرمانی و شیخ برهان الدین محمد حبتی

رشیخ تاج الدین محمد صفایانی یکجا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود بر لفظ مبارک
 را اندک مردم در منزلگاه غمت نزد یک نشود مگر در نماز زیرا که معراج مؤمنین
 نماز است چنانچه در حدیث مسطور است الصلوة معراج المؤمنین نماز است
 پس با و انوار جمله مقام و پیوستن بحق اول همین نماز است آنگاه فرمود که من از
 رازی است که بنده یا پروردگار خویش میگوید و در راز گفتن کسے قریب باید که
 لا ائقن آن راز است و راز گفتن نشود مگر به نماز و این در حدیث مسطور است ^{مطهر}
 بنیادی ربه یعنی نماز کننده راز میگوید یا پروردگار خویش بعد از آن روی سوی
 دعا گو کرد و فرمود در آنچه من بخندمت شیخ الاسلام سلطان المشایخ خواجه عثمان
 هارونی نور الدین مرقد پیوسته و بارادت بحیث قبول است او مدت هشت سال
 در خدمت کردن ایشان یک زمانی نفس را آسودگی نداد و چنانچه در روز دهم
 و نه شب هر جا که خدمت خواجهمسافر میشدند دعا گو برابر بودند و جامه خواب
 و توشه خواجهمر سر کرده برهنه چون پیر خدمت این درویش بدید خدمت بمن روان
 کرد که آن نعمت را حدی و نهایتی نبود آنگاه فرمود هر که یافت بخندمت یافت
 پس مرید را باید که ذره از فرمان پیر نجا و زن کند و هر چه او را از نماز و تسبیح و اورداد
 و جز آن ترغیب کند هوش و گوش او بران متعلق باشد و آن فرمان را بنفاد سازد
 تا بمقامی برسد که پیر مشاطه مرید است زیرا چه هر چه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد
 از براسه کمالیت حال مرید را بعد از آن فرمود که برادر من شیخ شهاب الدین
 سهروردی را نیز معامله بود تا ده سال برابر پیر خود توشه بر سر کرده در حج برخفت
 و باز آمدن آنگاه نعمت یافت که آنرا حد و نهایت نبود که در فهم دیگران نه گنجد
 از نعمت که در شیخ شهاب الدین بود و بعد از آن فرمود که در تنبیه امام خواجه ابوالهیث
 سمرقندی که در فقیه امامانست می نویسد در آن که هر روز از آسمان و در فرشته

فرمودی آیند یک بر بام گفته باشد و باز بلند نکند که آدمیان و پریان بشنوند
 و بدیند هر که فریضه خداست عزوجل نگذار و از تنهار خداست عزوجل بیرون آید
 فرشته دویم بر بام خطیره رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بایستد و ندا
 کند ای آدمیان بدیند و بشنود که سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 نگذار و دستها و زانها از شفاعت بی بهره ماندا نگاه فرمود که در مسجد گدای بر ابر و لیاسی
 بخدا و حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان می رفت بوقت وضو کردن فرمود
 که یک از سنت است زیر آیه در حدیث آمده است از رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم که ترفیب کردم صحابه را رض در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان را
 بوقت آمدن دست خلال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت محروم نه کند
 آنگاه فرمود که وقتی با خواجه اجل شیرازی رجیجا بودم وقت نماز شام بود
 خدمت خواجه ره تجدید وضو می کرد خلال انگشتان از ایشان سهوا فراموش
 شد هالف غیب آواز داد و در سر وی فرو خواندند که اجل دعوی دقتی محمد ما
 میکنی و از ائمت او باشی سنت او را ترک دهی بوسه از آن خواجه اجل سوگند
 خورد که از آن روز باز که ملا شفیقم تا وقت موت سنتی از سنتهای رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم ترک نشد آنگاه فرمود که وقتی خواجه اجل شیرازی
 را از حد خاطر مترود دیدم پرسیدم که حال ما بجا چیست فرمود که از آن روز
 باز که از من خلال انگشتان فوت شده است در حیرتم که فردا این روی خود را
 بر آن خواجه کائنات چگونه خواهم نمود آنگاه فرمود که وضو مسعودی
 به طریق ترفیب بر روایت ابوهریره رض در فقه سنت نبشته است که پسندای
 راسته بار شستن سنت است چنانچه در حدیث مسطور است از رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم که سه بار شستن هر اندام سنت است و سنت پنجاب میران

پیشین که پیش از من بودند پس فرمود از ان زیادہ کردن ستم باشد بعد از ان
 ہمدین محل فرمود خواجہ فضل عیاض زہ در وقت وضو دست شستن دوبار
 فراموش کرد چون نماز بگذارد ہمدراں شب حضرت رسالت را صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم در خواب دید گفت کہ عجب آمد کہ در وضو بتوفیق خاصی باشد خواجہ
 از ہیبت آن خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد و ہر اسے کفارت آن
 و بر نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفہ کرد تا یک سال انگاہ فرمود کہ طائفہ عارفان
 اہل فضل اند و ایشان مستغرق صحبت دوست اندیش در شرح خویش ایشان
 مینویسند چون بندہ در شب با طہارت خیمہ فرمان شود ہر فرشتہ را کہ برابر
 او باشند تا انگاہ کہ او بیدار شود فرشتہ گید الہی این بندہ را پیامر کہ با طہارت
 نیک خفتہ است انگاہ ہمدین محفل فرمود کہ در شرح عارفان آمدہ است کہ
 چون مردم با طہارت بنسب جان او را بالا برند زیر عرش فرمان شود کہ خلعت
 نو در سرا و کنند چون او سجده کند فرمان شود باز گرد آیند کہ بندہ نیک است کہ
 با طہارت خفتہ بود و آسمکے او بے طہارت خفتہ باشد جان او از آسمان اول
 باز گردانند و بگویند کہ این لائق آن نہ کہ بالا برند و مخلصی را سجده کنند نیست
 انگاہ بر لفظ مبارک را ند کہ فقیہ سے نویسد کہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام
 آمدہ است کہ ایمین للوجہ والیسار للفقہ یعنی دست راست مردم از برائے
 طعام خوردن و روے شستن و دست چپ برائے استنجاء کردن انگاہ سخن
 در ان افتادہ بود کہ چون مردم در مسجد در آیند سنت الیست کہ پاے راست
 در مسجد نہند کہ یکے از سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است و چون
 بیرون رود پاے چپ بیرون نهند انگاہ و سنے خواجہ سفیان ثوری رح
 در مسجد در آمد پاے چپ بسو درون مسجد نہاد آواز بر آمد کہ نور در خانہ خداوند

چنین بے ادب دارد در آئیند که درمی آئی کس ازان روز باز خواجہ سفیان را
 ثور می گویند آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفظ مبارک راند
 کہ عارف کسے را گویند کہ از ہمہ عالم غیب ہر روز صد ہزار بجلی بر وی نازل گردد
 و در یک زمان چند ہزار بجلی و حال دروسے دبیم پیدائی شود آنگاہ فرمود کہ عارف
 کسے را گویند کہ بجلی عالم بداند و از عقل صد ہزار درستی بیرون دہد و بیان کند
 و جملہ دقائق محبت را جواب گوید و ہمہ وقت در سحر معنی آشنا کند تا در سے کہ
 در اسرار و انوار الہی بود آن را بیرون آورد و پیش جوہر یان مبصر عرض کنند
 چون ایشان آن را بینند پسندند تحقیق بدانند کہ او عارف است بعد ازان
 ہمدین محل فرمود کہ عارف ہمہ وقت در ولولہ عشق است و متغیر در آفرینش قدرت
 خداے باشد اگر استادہ است در وہم دوست است و اگر شستہ است در ذکر و دعا
 است و اگر خفته است در خیال و دوست میخست و اگر بیدار است در گرد و حجاب عینیت
 دوست است طواف می کند بعد ازان فرمود کہ اہل عشق نماز بامداد بگذارند
 و بر جائے نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید و مقصود ایشان را این باشد کہ بہ نظر
 دوست قبول افتد و انوار بجلی و مبسم بر سر ایشان گردد آنگاہ فرمود چون
 آن کس بعد از نماز فرض بامداد بگذارد و بر جائے نماز قرار گیرد و فرشتہ را
 فرمان شود تا بیاید و برابر او بایستد تا آن زمان اورا امرزش خواهند کہ او
 از اینجا برخیزد و آنگاہ ہمدین محل فرمود کہ خواجہ جہیند بغدادی رحمہ اللہ تعالی
 در عمدہ خویش سے نویسد و آن اشارت است از اسرار الہی کہ روزے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم البلیس را غلبین دریافت پریدہ غم داند و
 تر اسبب چسبیت کہ چنین بر خوف بگردد اختہ جواب داد کہ از کردہ چہاں پیچہ از
 است تو کیے سوز نان کہ ایشان با نگ نماز سے گویند زیرا چہ آن زمان کہ ایشان

بازنگ نماز می گویند هر که می شنود بجا آب مؤذن مشغول میشود و گویند و شنونده
آمر زیده می گردند و دویم سبب آنکه اسپان غازیان چون ایشان تکبیر میگوشند
و بر اسب خدا در جنگ می درآیند فرمان میشود که ایشان را با اهل ایشان بیامرزید
سوم کسب حلال و رویشان پس چون ایشان ازان کسب حلال خود هر کس
الغیب بکنند خداے تعالی بکشت آن کسب حلال ایشان آن کسان را بیامرزند
چهارم سبب آنکه کسے که نماز بامداد بگذارد و بنشیند تا آفتاب برآید پس نماز
اشراق بگذارد گفت یا رسول اللہ ان روز که من در میان ملکوت بودم در
صحف نزدیک بنشسته دیدم هر که نماز بامداد بگذارد و بر جاسے نماز قرار گیرد
و بگذرد مشغول بود تا آفتاب برآید و اشراق بگذارد گفت یا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی او را با هفتاد هزار آدمی ازان او که باشد
با و بیامرزند و از آتش دوزخ خلاص دهد بعد ازان فرمود که در عقبه الکبیر
بنشسته دیدم بر وایت امام المتقی ابو حنیفه کوفی رض که دستے نباشے بود و چهل
سال به کفن دزدی عمر خود بمرصفت رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب
دیدند که در پشت می خراشد خلق سحر مانند سوال کردند تو کفن دزد بودی
چه عمل نیک کردی که این سعادت یافتی جواب داد که در سن یک چیز بود آن زمان
که نماز بامداد می گزاردم بر جاسے نماز قرار میگرفتم تا آفتاب برآمدے اشراق
میگذاردم آنگاه در کار نباشی مشغول می شدم حق تعالی چون اندک پریود
بسیار بخش است از برکت این بیامرزید و کردارهای مرا محو کرد و بدین درجه
رسانید آنگاه ملائک انجمنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیداشد
و بدان چیز فرود ماند اگر آن زمان چند هزار ملک که بهر نوعی عجب دیگر باشند
بر و عرض کنند بدان وقت او در آن زمیندگر در همه چیز که فرو رفته است

یک چیز نشان عارفان همین است که عارف همه وقت در تقسیم میباشد و آرزو آن
که عارف تقسیم میکند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظرگاه سلفی افتد پس هر چه
از ایشان ظاهر می گردد او تقسیم می کند بعد از آن فرمود که در عارفان حال
است آن زمان که آن حال در ایشان پیدا میشود در یک قدم که می زنند از عرش
تا حجاب عظمت می گردد و از اینجا تا حجاب کبریا میرسد بعد از آن بقدم دویم تمام
باز میرسد آنگاه خواهد چشمت بر آب کبریا که دیگر نیست که کمتر است درجه عارف همین است
اما آنکه کاملان را درجه است آن درجه ایشان را خدا سعه و جل و اندکجا است
و بکجا میرسد و که بازمی آید زیرا چه حقیقت آن معلوم نشد که ایشان در اینجا
کجایی روند و کسی آید انچه شد علی ذلک مجلس دویم در روز پنجشنبه در وقت
پایوس میسرگشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بسا و الدین بنهاره و
مولانا شهاب الدین محمد بغدادی بخیرت حاضر بودند بر اخطا مبارک را اندک
جنابت زیر هر موی است بر تن آدم پس مرد را باید که زیر هر موی که جنابت
است آب برساند و تر کند موی های خویش را که اگر یک موی خشک باشد آب
نرسد روز قیامت تن با و نه خصمی کند آنکه فرمود که در فتادی ظمیر پناشته دیده ام
و بان مردم پاک است و آنکه جنب نشود و هر چه آب بخورد آنجا پلید نگردد اگر او بی اختیار
و یا جنب بود یا حال نفس بود یا مومن بود و یا کافر بود و بان پاک است بعد از آن
بهدرین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند اصحابی
بر پای خاست سوال کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی جنب بود و خواب
تا بستان باشد و او عرق کند جامه در آن آلوده شود پلید گردد یا نه رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که نشود و آب دهن پاک است اگر سیاه رسد پلید نگردد و بعد
از آن بهدرین محل فرمود که شنیده ام از زبان خواجهمحمدان هارونی رح که چون قدم

از پشت بدنیا آمد و را با خواص صحبت افتاد و متر جبریل عزم بیاید و گفت یا آدم بخیر
 خوشترن را بشوئ یعنی غسل کن چون متر آدم غسل کرد و خوشی و فرحت حاصل شد
 گفت یا نجی جبریل عزم این مژدی و مکاناتی هست گفت ای آدم عزم بعد و هر
 موسی که در اندام تست ثواب یکساله عبادت متر حاصل آید و بعد در هر قطره که
 آب بر اندام تو رسیده است از هر قطره خداست تعالی فرشته بیافریند تا روز
 قیامت عبادت می کند و ثواب آن متر باشد بعد از آن متر آدم صلوات الله
 علیه و سلامی گفت یا نجی جبریل این ثواب مراست یا فرزند ان مراست
 جبریل گفت یا آدم هر که از فرزند ان تو که موسی ست چون او غسل از حلال کند
 بعد و هر موسی که بر اندام او بود یک ساله عبادت در وی ان او نبویست و هر
 قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حق تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت
 تسبیح و تهلیل می کند و ثواب آن مرد موسی را باشد چون خواججه این تمام کرد
 بگریست و فرمود که این فواید در باب کسانیست که از حلال غسل کنند اما
 طائفه که از حرام غسل کند هر موسی که بر اندام باشد حضرت غرت یک ساله گناه
 در نامه اعمال ثبت کند و هر قطره آب که بر زمین افتد یک دیو آفریده شود
 تا روز قیامت هر یک که در وجود آن دیو آید بزه مر آن کس را باشد که او از
 زنا غسل کند آنکه فرمود که اولی وندگان راه شریعت نیست چون مردم
 در شریعت ثابت آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آر و از ان فرمان
 ذره تجاوز و تقاوت نکند بیشتر شود بیایه و دیم رسد که آن را طریقت خوانند
 بعد از ان چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شرائط طریقت است و آنچه در و
 فرمان است برست و دندگان راه سلوک که وقت از ان تجاوز نکند بیشتر
 و در مرتبه معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم شناخت و جانے که

آشنائی آمد حقیقت بدان که روشنائی پیدا شد چون دین مرتبه ثابت شد و
 مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است بعد از آن چون مردم دین مرتبه
 رسید پس هر چه طلبند می یابند آنگاه فرمود که وقتی بزرگ بود از وسع
 شنیدم که او فرمود عارف کسی است که از هر دو کون پیرو فرود گیرد پس مقام
 فردانیت تواند که برسد زیرا چه دین راه کسی بیشتر گیرد که از همه بیگانه گشت
 آنگاه بعد دین محل فرمود که نماز امانت است از پروردگار عالم بر بندگان پس
 بندگان را واجب است که آن امانت را چنان نگاهدارند و حق آسپندان بحسب
 آئند که هیچ خیانتی در وسع ظاهر نشود و بعد از آن فرمود چون این کس در نماز نشود
 باید که رکوع و سجود تمام بجا آورد چنانچه شرط است و ارکان نماز نیکو نگاه دارد
 آنگاه فرمود که در صلوٰه مسعودی نبشته دیده ام که چون مردم نماز نیکو نگذارد
 حق آن تمامی بجا آورد و رکوع و سجود و قراة و تسبیح او نگاهدارد و فرشتگان آن
 نماز او را در آسمان بر ندانند از آن نماز شائع شود پس درهای آسمان
 بگشایند و آن نماز در زیر عرش بر ند فرمان آید که سجده کن و آمرزش خواه فرمان
 نماز کننده را که حق تو نیکو نگاه داشته است آنگاه خواجده چشم پر آب کرد و فرمود
 که در حق نماز گذارندگان است و آنکه حق بجا نیارد و ارکان نماز نگاه ندارد
 چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا ببرند درهای آسمان گشاده نگردند
 فرمان آید این نماز را برید بر روی آن نماز کننده باز نیند پس نماز
 بر زبان حال بگوید که ضائع کردی بعد از آن بعد دین محل فرمود و ستی در
 در سجده بودم میان اهل و ستار بندگان این حکایت از ایشان شنیدم
 که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرده را دید که نماز
 می گذارد و رکوع و سجود و حق نماز بجا نمی آورد با ستاد چون او از نماز فارغ

آمده پرسید که امروز چند سال است که بدین طریق نمازی گذارے گفت یا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امروز قریب چهل سال است که میگذارم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چشم پر آب کرد و فرمود که هیچ نماز نکرده
درین چهل سال اگر دهر دے بر سنت من نکرده باشی آنگاه فرمود که شنیده ام
از زبان خوابه عثمانی بارونی رحمه اللہ کہ فرماے قیامت از انبیا و اولیا
تا اینجا که مسلمان اند هر که از عهد نمازی بیرون آمد و برست و هر که از جواب نماز
بیرون نیامد بر دست زبانه دوزخ گرفتار گشت آنگاه بعد ازین محل فرمود
که وقتی در شهرے بودم نام آن شهر یاد نمائده است اما نزدیک شام است
بیرون آن شهر خارے بود بزرگے در آن خار مسکن داشت شیخ واحد
محمد الواحد غریزے گفتے استخوانی در وجود مبارک ایشان ماند بر سجاده
نشسته بود و دو شیر پیش در او استاده و عاگو از ترس شیران نه توانست
که نزدیک رود و نظر آن بزرگو از بر من افتاد و آواز داد که بیا و مترس چون
نزدیک شدم روے بر زمین آورد و من شستم اول سخن که آن بزرگ بر من
گفت این بود که اگر تو قصد یکے کنی او نیز قصد تو نہ کند یعنی چنین کس است
که از وے می ترسی بعد از آن فرمود که چون خوف حق در دل یکے باشد هر که
بود از وے در خوف بود شیر خود کد ام کس است که از مردم در خوف نبود انقض
ازین بابت سخن بسیار گفت بعد از آن فرمود که اسے در ویش از کجا می ترسے
گفتم از بعد از فرمونیکو آمده اما باید که در ویش آن را خدمت کنے تا مرد بزرگ
گر وے اما بشنوا امروز درین خار چند سال است که سکونت کرده ام و انہ
جمله خلایق عزلت گرفته ام از ترس یک چیز که سی سال است که از گنایا بیرون
ازین ترس شبے روے گیرم گفتم آن چیز کد ام است فرمود نماز است آن

نماز میگذارد و در خود می بینم و می گویم که اگر ذرّه انچه شرط نماز است فوت
 شود ازین جمله انچه کرده ام ضائع گردد و بیک زمان طاعت بر روی من
 باز نماند پس اے درویش اگر خود را از حق نماز بیرون توانی آورد کار
 کرده باشی و اگر نه عمری هست که بفقالت از مایه و دو همه کار ضائع کرده باشی
 آنگاه این حدیث فرمود که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرماید هیچ
 گناہی نیست بزرگتر ازین نزدیک خداست تعالی در دنیا و دین و دشمن تربیاست
 بعد از ان سخن در دوزخ افتاده از کسی که او نماز چنانچه شرط است نگذارد و
 حق آن بجای نارد و بر سر آن بیوقت بگذارد و در وقت نه گذارد بعد از ان
 آن بزرگوار فرمود مرا که استخوانی و پوستی مانده می بینی هم ازین سبب نیستند
 حق نماز بجای آید یا نه چون حکایت بگفت سبب پیش داشت برگزشت مراد
 او این سخن هم بگفت که عده نماز بزرگ عده ایست اگر سلامت ازین عده
 بیرون آمدی برستی و اگر نه چنان شرمندمانی که فردا این رویه کسی
 نتوانی نمود بعد از ان خواجہ چشم پر آب کرد و بلفظ مبارک را اندک اے درویش
 نماز ستون دین است و رکن ستون است پس ستون برپا شد خانه سلامت
 بماند و آنگاه که ستون از خانه برفت خانه بی حال بیرون شود و چون اسلام
 و دین را نماز ستون است هر که خلل اندر نماز یا و فریضه و سنت و رکوع و سجود
 اندر آید پس حقیقت اسلام و دین و جسم و جان خراب باشد بعد از ان فرمود
 که در شرح صلوٰۃ مسعودی امام زاهد رحمہ اللہ در واسعہ مشتبہ خدای عزوجل
 در پنج عبادت چندان تخلیط و تشدید کرده چنانچه در نماز آنگاه جسم
 درین محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق رضی روایت کرد که خداست تعالی
 نصیحتی بجای آوردن یا کرده است بعضی از ان خطاب است بلفظ

مع بعضی بر سبیل ترغیب و بعضی بوجه ترهیب مریدگان را و اندرین مقصد
 جاے وصیت کرد که نماز را برپا سازد و اید که ستون دین نماز است آنگاه در تفسیر
 معروف است که هر روز قیامت پنجاه موقف بایستایند و از پنجاه چیز ایشان را
 سوال کنند اما اگر نپندد از هر موسی از شرائط موسی از هر موسی ایمان و صفتهای او
 و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو دگر از عهده آن بیرون نیاید بجهت اینجا
 بدو پنج فرستند بعد از آن به موقف دوم بایستایند از نماز و فریضه سوال کنند
 اگر از عهده آن بیرون آید نیکو و اگر نه همه از اینجا با موکلان و فرسخ فرستند
 بعد از آن در موقف سوم بایستایند از سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم پرسند اگر از عهده سنتهای بیرون آید بر هر دگر نه با موکلان پیش حضرت
 رسالت نپناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستند که این کس از امت نیست
 که در سنتها تقصیر کرده است چون این نوانند تمام کردای پس بگریست
 و این لفظ مبارک بر اند که وای بر آن کس که فردا قیامت از رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم شرمند مانده پس او را جاکجا باشد چون از روی
 شرمند باشد پیش که رود یک بعد از آن چون خواهد این نوانند تمام کرد و هر کس
 باز گشت الحمد لله علیه ذاک مجلس سویم روز چهارشنبه دولت بایوس
 یکشنبه شش نفر در پیش از جانب سمرقند آمده بودند و بخدمت نشست
 از هم چنان مولانا بها و الدین بخاری که ملازم صحبت خواجه بود و در آن نشست
 بعد او وحده کرمانی آمد روی بر زمین آورد و نشست سخن درین بود که نماز
 فریضه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذارد بر لفظ مبارک اند که ز سب
 مسلمانان که ایشان اند که نماز در وقت بگذارد و تاخیر کنند تا وقت بگذرد
 بست نماز را و بپرسید مسلمانان ایشان که در بندگی که در آن موسی تقصیر کنند آنگاه

آمد برین محل فرمود که در شهر بودم مسلمان آن شهر را رسم بود که پیش از وقت
 برای نماز مستعد شد بعد از طریق منتظران استنادند که از ایشان سوال
 کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت هر چه مستعد می شوید بگفتند آن
 سبب آنکه چون وقت نماز در آید بر فوراً از ادا کنیم و چون مستعد نباشیم پس
 وقت بگذرد و فردا این روز بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چگونه
 بنمایم که حدیث را را خبر کرده است و فرمان داد و قال ایمنه صلی الله علیه و آله
 وسلم عجلوا آيات التوبة قبل الوت و عجلوا بالصلاة قبل الفوت یعنی بشتابید در
 توبه کردن پس از مرگ و بشتابید در گذاردن نماز تا آنکه فوت نشده است
 بعد از آن حکایت دیگر فرمود که در روضه امام محی حسن زنده روی رح درواستغیبه
 دیده ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود گذرسته ام و
 این حدیث را ایشان یاد دارم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 من اکبر الکبائر اجمع بین الصلوة یعنی بزرگ ترین گناهان آنست که نماز
 فراموشی را تاخیر کنند تا وقت بگذرد و یکجا هر دو نماز بگذرانند بعد از آن فرمود
 که در مجلس خواجہ عثمان بارونے نور الله مرقدہ حاضر بودم از ایشان شنیده ام
 بروایت ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
 نماز دیگر را تاخیر کند تا فردا شود آفتاب بدان وقت که متغیر گردد و روشنائی
 روزه منهد شود پس باران روزی زمین آوردند گفتند یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم وقت اذ تعیین شود فرمود وقت این است آنکه
 آفتاب رنگ خود را گردانیده باشد و روشن باشد بزرگ خود یعنی زرد
 نه گشته باشد اندر تابستان و زمستان همین حکمت دارد و بعد از آن فرمود
 در هدایه نقه این حدیث بخشسته دیده ام بخط شیخ الاسلام خواجہ عثمان بارونی رح

که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است اَسْفَر بِالشَّيْءِ فَأَيُّ الْفَعْلَمِ لِلْجَسَدِ
یعنی نماز باید اور روشن تر بگذارد تا کو آب پیشتر یا بید و در نماز پیشین سنت
آنست که تا خیر کینند تا هوا خنک شود آنگاه بگذارد و رابستان و در زمستان
همین که سایه گشت نماز پیشین بگذارد چنانچه در حدیث آمده است از
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اَمْرُ دُوَايَا الظُّهْرِ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ نَجَسٍ جَهَنَّمَ
یعنی در تابستان نماز پیشین در جنگ گاه بگذارد بعد ازان فرمود که وقتی
خواجہ پایزید بسطامی رحمۃ اللہ تعالیٰ را نماز بامداد قضا شد چند ان بگریست و
نوحہ کرد و زار سے کرد و مائت آواز داد کہ اسے پایزید چند ان گریہ کر دے
کہ نماز بامداد فوت شد آن نماز ہزار نماز را ثواب و زمانہ اعمال تو نبشتہ شد
آنگاہ فرمود کہ در تفسیر محبوب قریشی نبشتہ دیدہ ام کہ ہر کہ پنج نماز پیوستہ
بگذارد تا فرواے قیامت پیش او شدہ آن نماز سے روو بعد ازان بر حفظ
مبارک راند و این خبر فرمود کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ
ہر کہ نماز نیست اور ایمان نیست آنگاہ فرمود قال علیہ الصلوٰۃ والسلام
الایمان لمن الصلوٰۃ کہ ہدین محل حکایت فرمود کہ شنیدہ ام از زبان
شیخ الاسلام خواجہ عثمان ہارونی رحمہ اللہ کہ در تفسیر امام زہد آید کہ است قول
لِلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ یعنی چنان باشد کہ ویل چاہی سنت
اندر دوزخ و گر وہ سے گویند کہ وادی سنت اندر دوزخ در ان دادے
عذاب سخت و آن عذاب نباشد مگر کسانی را کہ نماز را از وقت تا خیر کنند و
در وقت نگذارند بعد ازان ویل را تفسیر فرمود کہ ویل ہفتاد ہزار بار
بخدا سے عز وجل بنا لہ از دو عذاب آن کہ بارب این عذاب چنین سخت
ہے کہ ایم طائفہ خواهد بود فرمان آید بر اسے آہانکہ نماز در وقت نہ گذارند

و قضا کنند آنگاه فرمود که وقتی امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ نماز
شام بگذارد و در آسمان نگردد ستاره در آسمان پیدا شده اند رخا نهفت
کفارت آن برزده آزاد کرد و این از سبب آن بود که چون آنستاب
فرو شود تا خیزند کند در حال نماز مغرب بگذارد که سنت است بعد از آن سخن
در صدقه افتاده بود بر لفظ مبارک را ندید هر که گرسنه را سیر کرد اند حق سبحانه
تعالیٰ روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا کرد که بزرگ
هر حجاب پانصد سال راه باشد آنگاه سخن سخن در دوزخ گفتن افتاده بود
بر لفظ مبارک را ندید هر که سوگند دروغ خورد که خانمان خود را ویران
کرده باشد و ذخیره برکت از آن خانه برگیرند آنگاه همدین محل حکایت فرمود
که وقتی در مسجد جامع بغداد مذکور بود مولانا عماد الدین بخارے گفتند بی
از حد در مصالح بود و تذکیر می کرد و این حکایت از وی شنیده ام فرمود که در
خدا ع عز وجل بر همه موسی صلوات اللہ علیہ صفت دوزخ می کرد فرمان آمد
که پاموسی اندر دوزخ با وی وادی آفریده ام و آن با وی هفتسم دوزخ است
از همه پر هول تر و تار یک تر و آتش آن هم تار یک و تیز تر و عذاب سخت تر
و آزار کثرت در آن بیشتر و سنگها کثرت است اندران دوزخ که هر روز آن را
می تابند پس اے موسی یک قطره که از آن کثرت است اندر دینا افتد همه آبهای
دینا خشک گردد از تیزی آن کوه با فرو ریزد از شورش آن هفت طبق زمین
بشکافد از گرمی آن پس اے موسی آن عذاب بدین سختی از برای تو و اگر تو
آفریده اندیکه از برای آن کسان که ستیزه کاری کنند و نماز یعنی نه گذارند و حج
از برای آن کسان که سوگند دروغ خوردند و تمام آن آنگاه همدین محل فرمود
که بزرگ بود او را خواجہ محمد اسلم طرے گفتند می وقتی در کار سجدت آن

سوگند راست بر زبان را ندید و این در حالت سکر بود چون در عالم صحو آمد پرسید
 که من سوگند امروز خورده ام گفتند آری فرمود که چون امروز نفس من خیره باشد
 که بدین سوگند راست خورده و فردا سوگند دیگری خورده خواهد شد چون عادت
 شد بعد هضم را اند تا بنیم سخن نه گویم خدمت خواجہ چهل سال زبست بر تیج
 آفریده سخن نگفت کفایت آن یک سوگند راست که خورده بود بعد از آن عاقل
 التماس نمود که اگر خدمت خواجہ را کار آمدی گفت اشاره کردی و با اشاره کار فرمود
 چون خواجہ این فوائد تمام کرد مطلق و دعا گوردی بر زمین آورد و هر کسی بازگشت
 خواجہ بشغول گشت الحمد لله علی ذلک مجلس چهارم روز و شنبه سعادت پاپیو
 حاصل شد آنروز شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجہ اجل شیرازی و شیخ سیف الدین
 باخرزی رحمۃ اللہ علیہم از برای دیدن آنده بودند سخن در آن افتاده بود
 که صادق در محبت کیست بر لفظ مبارک را ند که صادق در محبت کسی بود
 که چون بلاست دوست باز گرد و او بطبیع رغبت آن بالا را قبول کن بعد از آن
 شیخ شهاب الدین سهروردی رح فرمود که صادق در محبت کسی بود که در عالم
 شوق داشتیناق غالب باشد اگر صد نفر این بر سر او ننهند و هیچ خبر نباشد
 بعد از آن خواجہ اجل شیرازی رح فرمود که صادق و دوستی مونس کسی بود
 که اگر او زره زره کنند و بر سر آتش سوزند و خاکستر کنند او در آن دم نمزند
 صادق باشد بعد از آن شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی
 مونس کسی بود که همیشه او را ضرر نرسد او در مشا بده دوست را فراموش
 نکند و هیچ اثر آن پیدا نشود و انگاه شیخ الاسلام خواجہ سعید الدین اولم الله
 تقوا فرمود این سخن به شیخ شهاب الدین نزدیک ترست و سابق است و ایضا
 در آثار او لیافشته دیده ام که وقتی را بعد بصری خواجہ حسن بصری و مالک دینا

و خواجہ شفیق بلخی رحمۃ اللہ علیہم ہر سہ در بصرہ یکجا نشسته بودند سخن در صدق
محبت می رفت ہر کسے سخن در دوستی بیگفت بہچنان خواجہ حسن بصری رحم
گفت کہ صادق در دوستی مولیٰ کسے بود کہ چون او را در دے و مخته رسد او
در آن صبر کند را بکہ گفت اے خواجہ ازین بوسے منیٰ می آید آنکاہ مالک نیار
گفت کہ در دوستی مولیٰ کسے صادق ست ہر بلای و جناسے کہ از دوست
بدین کس برسد او در آن رضا طبعے کند و بدان راضی باشد را بکہ فرمود کہ یا ازین
بایستے بعد از آن خواجہ شفیق رحم فرمود کہ در دوستی مولیٰ کسے صادق بود
اگر او را ذرہ ذرہ گردانند بدان دم نرزد را بکہ فرمود کہ چون او را المی و حرمے
برسد او در آن مشاہدہ دوست فراموش نہ کند آنکاہ خواجہ فرمود کہ ما ساینہ
قرار ست شیخ سیف الدین باختری رحم فرمود کہ سخن در صدق محبت ہمین ست
آنکاہ سخن در خندہ افتاد بر لفظ مبارک رساند کہ در اصل خندہ قہقہہ کہ یکے از
گناہان کبیرہ است در میان اہل سلوک ہمین خندہ قہقہہ است آنکاہ فرمود
اول بازی خندہ قہقہہ است آما در گورستان منع آمدہ است کہ آن جایگاہ عیش
ست نہ جاب لہو و بازی زیر اچہ در خیر ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
آلہ و سلم ہر گاہ کہ کسے در گورستان بگذرد و دکان گویند کہ اے فاضل اگر تو بدانی
کہ ترا چہ پیش ست گوشت و پوست بر اندام تو بریزد بعد از آن بر لفظ مبارک
راند و ہمہ رین محل این حکایت فرمود کہ وقتی در کربلا من و شیخ اوحد کہ ما نے
سافر بودیم پیری فتنی از حد پیش بزرگ و صاحب نعمت و مشغول اما مشغولی
کہ در آن بزرگ دیدم وقتی کسے را چندان مشغول ندیدم الغرض چون او را
در یافتہم سلام کردیم دیدم کہ ہمین روحی در ایشان ماندہ بود گوشت و پوست
گوئی در ایشان بنود آن بزرگوار سخن نیز کمتر میگفت در خاطر گذاریندم کہ این

بزرگ را بپرسم کہ حال با چرا چلیست کہ چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شده اند
 ضعیف روشن کہ دروسے بودیش ازین کہ ما میگویم او بر نور مکتشفہ کرد کہ اسے
 درویش روزے درویش یا پارسی در گورستان میگذشت نزد یک گور
 قرار گرفت چون شب ستم قضا را آن پیروی ہو بگفت مرا خندہ تہنہ آمد از آن گور
 آواز برآمد کہ اسے غافل کہے را کہ این مقام پیش و حریف کہ بچو ملک الموت
 مونس اوست و درین خاک مار و مور بود او را با خندہ چه کار بود ہمین کہ این
 شنیدم آہستہ بر خاستم دست یار بودیدم او را و داغ کردم او جاکہ رفت
 من بیادم درین غار قرار گرفت چنانچہ از ہیبت این سخن در گذاریم و ہر روز بر بخیر
 سے ریزیم و این یاد کے کہ ہم و امر و مدت پہل سال ست کہ از ششم این خندہ
 تہنہ سوے آسمان ندیدہ ام و شرمندہ ام کہ فردا این روسے چگونہ خواہم نمود
 بعد از آن ہمدین محل حکایت فرمود بزرگے بود کہ او را خواہ عطا سلی گفتند
 چیل سال او جانب آسمان ندیدہ پرسیدند کہ چرا چندین می گری گفت کہ از ترس
 گور و ہیبت قیامت بعد از آن پرسیدند اینکہ جانب آسمان نمی بینی از کجاست
 فرمود کہ از شرم گناہ کہ بسیار کردہ ام و در مجلس خندہ تہنہ زدہ ام ازین سبب
 دیدہ بالا نمی کنم و بسوے آسمان نمی بینم بعد از آن حکایت دیگر فرمود کہ خواہتم موصی
 کہ یکے از بندگان طریقت بود ہشت سال بگریست کہ گشت و پوشت از رخسار
 مبارک ایشان سے رنجت آنگاہ بعد از نقل او را در خواب دیدند گفتند
 خداے تعالی با شما چہ کردہ است گفت بیامزید اما آن زمان کہ بالا بر آوردند
 چون زیر عرش بر وند سجدہ کردم االہ زمان و ترسان خطاب آمد کہ فتح چرا چندین
 بگریستے مرا غفار زندانستی سر بچہ نہادم و نجات کردم استغفار میدانستم
 اما از ترس خضوع گور و ہیبت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستہ کہ در آن

تنگ محمد حال من چگونہ خواهد بود بعد از ان فرمان شد کہ چون ازین ترسیدے
 باز کرد کہ از ان ترس امین گردانیدم و ترا بیا مرزیدم آنکاه فرمود کہ دستتے در
 سیدستان برابر خواجہ عثمان باروئے رخ مسافر بودم در مقامے صومعه بود در آن
 صومعه در پیشے شیخ صدر الدین محمد احمد سیدستانی گفتندی از حد مشغول و بزرگ
 من چند روز ملازم صحبت او بودم ہر کہ در صومعه ایشان بیامدے محرم باز در گشتی
 در عالم غیب رفته چیزے بردست او دادی و این سخن بگفتے کہ این درویش
 را بدھای ایسان یا دکنید من ایسان خود در گور سلامت توانم بردکارے
 کردہ باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت گور و میت مرگ بشنیدے
 چنان بر خود بلزیدے کہ برگ بید بلززد و از چشم خون روان شدے گوئی
 چون چشمہ آب مست بعد از ان ہفت شبان روز در عالم گریہ بودے اما
 ایستادہ و دو چشم در ہواداشتمہ است کہ مار از گریہ نمودن او گریہ کشادے
 کہ این چہ مرد دست و این چہ بزرگ است بعد از ان چون از ان عالم فارغ
 آمدے نشستے روی سوی ما کردی و گفتے اے عزیزان کسے را کہ مرگ در پیش
 است و حریفے ہجو ملک الموت و روزی ہجو روز قیامت پیش باشد اورا بانوہا
 و قرار دہندہ و خوشدلی چہ کار بود و بکار دیگر مشغول شدن چگونہ خوش
 آید آنکاه فرمود کہ اے عزیزان اگر شمارا از حال خفقان زیر خاک کہ اسیر
 مور و مار اند و مجوس در زندان خاک اند اگر ذرہ معلوم شود کہ برایشان چہ
 معاملہ سے رود استادہ بر خود بگردانختے چون نمک آب گردیدے آنکاه فرمود کہ
 عزیزان وقتے دعا گو در بصرہ بزرگے را دید از حد مشغول برابر او در گورستانی
 بودم و او صاحب کشف بود و نزدیک گوری من و آن بزرگ نشستے بودم
 کہ مردہ آن گور را عذاب ے کردند اما غذایی سخت آن بزرگ چون معاینہ دید

نمره بزرگ و بیفتا و چون بدیدم جان داده بود ساحتی شد که بر خود چون نمک بگذشت
 آب شد و ناپدید گشت از خوفیکه در آن بزرگ دیدم و قتی در بیج آفریده ندیده
 بودم و نشنیده بودم انگاه فرمود آنچه آنان بخود فرو شدیم که هر روز بر خود میگذارم
 از بهیبت گور باشما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس اے
 عزیزان این مقدار که مردم بخلق مشغول گرد و پس در کار خود چسبنا شد
 زیرا چه همه مقدار که مردم به خلق مشغول گرد و اند خدا عزیل بازمی ماند پس باز
 میگردند و دنبال زاد و راه مشغول گردید که ما همه آن پیش داریم که سلامت توانیم
 گذشت این گفت و دو خوا پیش داشت بر دست من داد و خود برخواست
 در گریه مشغول شد بعد از آن خواهی اے اے بگریست پس اے درویش
 بدان خدا اے که جان من اندر قبضه دست از آن روز باز نا یافت امروز
 دعا گو برین دست و از بهیبت مرگ و گور هر روز در گدازم و از ترس بر خود
 می ریزم و زاد و راه ندادم که بدان توت از آن ترس بگذرم انگاه فرمود
 که از نگاه کبیره است در گورستان طعام و آب خوردن بهوای نفس یعنی عدا
 و قصد آپس اوست ملعون و منافق انگاه ملائیم این معنی حکایت فرمود که
 در روضه امام یحیی ابوالخیر زندوستی رفته دیده ام از رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم من اکل فی القابر طعاماً او شراباً فهو ملعون و منافق یعنی هر که
 بخورد در مقبره طعام و شراب پس او ملعون و منافق است بعد از آن
 همدین محل حکایت فرمود که قتی خوا چه حسن بصری رح در گورستان میگذاشت
 طایفه مسلمان را بیدید که در گورستان طعام و شراب مشغول بودند و از یک
 ایشان شد و گفت اے خواجه گان شما منافقینید یا مسلمانان این سخن
 ایشان را دشوار نمود و خواستند تا بیک گفتند خواجهم فرمود من بهر آن می گویم

کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا کہ درگورستان طعام
 و شراب خورد و او منافق باشد زیراچہ این مقام ہدیت و عبرت است کہ معانیہ
 سے کہند و بعضے بہتر از شما درین خاک خفته اند و اسیر مور و مار و درزند ان مجنون
 ماندہ و گوشت و پوست پریرندہ و جمال ایشان با خاک یکسے شدہ شما بروست
 خود آن چنان عزیزان را بنجاک سپردید شما را چگونہ دل سے شود کہ اینجا طعام
 و آب میخورید و لہو و لعب مشغول سے شوید چون خدمت خواجہ انیمعی برایشان
 بگفت علی الفور جوانان ثابت شدند کہ باز گردیم شما پنجید بعدہ خدمت
 خواجہ ہمدین محل حکایت دیگر فرمود کہ دریا حین نشہ دیدہ ام کہ وقتے حضرت
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قوسے گذشتہ کہ درخندہ و لہو و لعب مشغول
 اند حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ستاد و سلام گفت ایشان
 در حال نجاتند ہر ہمہ روسے بر زمین آوردند چون بنزدگان دست پیش
 آوردہ با ستادند حکمے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بودہ بر
 پنج حکم فرمود کہ اسے برادران شما از مرگ این شدید ہر ہمہ با اتفاق گفتند کہ خیر یا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس فرمود چگونہ درخندہ و لہو و لعب جزوان
 غافل و ارا مشغول گشتہ اید نصیحت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 مسلم چنان در ایشان اثر کرد کہ پیش ہیچکس آن طایفہ را درخندہ ندیدہ انگاہ
 خدمت خواجہ فرمود کہ مشائخ طبقات و اولیاء صفات طریقت و امامان دین و مجتہدان
 معرفت کہ از جملہ دنیا و انجہ در دنیا است تبرا گردند سبب آنکہ چندین عقاب
 ہدیت و عبرت پیش میدیدند انگاہ فرمود کہ در مرتبہ سویم کہ آن را نیز نایل سلوک
 گناہ کبیرہ می نویسند آنست کہ پنج گناہ بزرگ تر از ان نیست کہ بہرادر مسلمانی
 ای محبی بیازارد و چنانچہ در نص کلام اللہ معلوم است کہ فرمان سے شود و الین

یو ذون المومنین بغیر اکتب و نقد احتلو اہتا ناو اٹا مبینا منی چنین باشد
 رنجانیدن بر او و مسلمان از گناہ کبیرہ و بخش رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم و بخش خدا سے عز و جل است بعد از ان خدمت خواجہ حکایت
 فرمود و در وقتے ملکہ بہ ظلم و تعدی دست دراز کرد و بندگان خدا ایرادت و جبر
 ہلاک میکرد و در عذاب میداشت بعد از ان بعد مدتی ہمان ملک ظالم را پیشتر
 و مسجہ کنکر سے در بغداد استادہ دیدند موے سر ویش پرانگندہ و در خاک
 کیے شدہ و از ان غافل قاعدہ تمام برگشتہ و خاکستر بر اندام انداختہ و خراب
 و منقض گشتہ است شخصے اور شناخت پرسید کہ تو ہمان ملکی کہ در مکہ بہر خلق
 ظلم و تعدی میکردی شرمندہ شدہ گفت کہ تو مرا انکجا شناختہ و چہ دانے
 گفت ترا آن روز بان نعمت و دولت دیدہ ام استادہ بہر خلق خدا سے
 نمی بخشیدی دست ظلم و تعدی دراز کردہ بودی گفت آری در الوقت بندگان
 خدا سے را بہموجی می رنجانیدم و شتم بہ ایشان میکردم لاہرم سراسے خود دیدم
 بعد از ان خدمت خواجہ حکایت فرمود کہ وقتے در بغداد بودم خدمت خواجہ
 در کنارہ و جلہ صومعہ دیدم و سان صومعہ بزرگے مسکن داشت چون سرور ان
 صومعہ کردم سلام گفتم جواب سلام باشارہ باز داد و ہم باشارہ فرمود کہ
 بنشین زمانے بہ شتم روی سوی من کرد گفت اسے در ویش قریب پنجاہ
 سال باشد کہ از خلق عز و لت گرفتہ ام و انجا مسکن ساختہ ام چنانچہ شمسایان
 مسافرت میکنند مرا نیز در عالم ہمین نوع مسافرت بلو سے در شہرے رسیدم
 بزرگے از دنیا داران دیدم استادہ از برابرے و اوستہ خلق خدا ایراد و بخش
 میداشت و دوران غلو میکرد و من او را ہیچ نہ گفتم و باز نہ داشتم و دیدہ و نا دیدہ
 میکردم و میگذاشتم ہاقت غریب آواز را کہ اسے در ویش چہ شدی اگر برای من

با آن دنیا دار میگفتی که از حق تبرس و با خلق زیادتی کنی از سخن تو از ان ظلم
 باز ماندی اما بر سیدی از ان دنیا دار که لطف میکند از ان باز خواهد ماند از
 آن روز که او از غیب شنیدم از غایت شرمندگی سالها بر آمد که درین
 صومعه سکین ساخته ام و پاسه خویش ازین مقسم بیرون نیاورد و ام و دین
 اندیشه فرو شده ام اگر فردا قیامت ازین معامه پرسند جواب چه گویم
 پس اسے در خویش از ان تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طر فی برزم
 که چیزی بنیم تا بدان فعل مقرون نگردم که فردا قیامت بگویند یا گویا
 بعد از ان چون ناز شام شد یک کاسه شام و دو نان جوین دیک کوزه آب
 از هو پیدا شد این بزرگ و دعا گو یکجا افطار کرد چون روان شدم و وسیع
 از زیر مصلای بیرون آورد بدعا گو داد و دعا گو روی بر زمین آورد و باز گشت
 بعد از ان بر لفظ مبارک راند که مرتبه چهارم در سلوک آنست که یک از گناه
 کبیره همین است که چون مردم نام خدا سے عز وجل بشنود و یا از کلام اللہ بشنود
 پس باید که دل نرم شود و از بسبب خدا سے تعالی اعتقاد و در ایمان زیاده شود
 و اگر عیاذ باللہ در شنیدن ذکر خدا تعالی و خواندن کلام اللہ دلهای شنوندگان
 نرم نه گردد و اعتقاد و ایمان زیاده نه شود بلکه در خنده و لهو و لعب مشغول شود
 پس یک از گناه کبیره همین است چنانچه در کلام اللہ مسطور است و فرمان میشود

إِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَمِيزَ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ زَادَتْهُمْ
 إِيْمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ امام زاهد در تفسیر خود می نویسد که معنی این آیت
 ایشان باشد که مومن حقیقت آن کسانی اند که چون نام خدا تعالی بشنوند و اعتقاد
 در ایمان ایشان زیاده گردد ایشان مومنانشد پس هر که ذکر خدا تعالی بشنود و خواند
 کلام اللہ هر که بتدریس حقیقت بداند که آواز منافقانست انگاه همین محل نرم

که از روزی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر قوس گذشت آن طایفه را دید
 ذکر خدا میگویند مگر در خنده و لهو مشغول اند و هیچ اندر ذکر و خواندن دلها
 ایشان نرسم نمی شود پس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با ستاد و گفت
 و هو طایف ثلاث منافقون یعنی این طایفه سویم منافقانند که در شنیدن کلام الله
 هیچ دل ایشان نرسم نگر و آنگاه حکایت فرمود که خواجه ابراهیم خواص بر جماعتی
 گذشت ایشان از ذکر آن بودند نشسته ذکر میگفتند همین که خواجه ابراهیم نام
 خدا را عرض جل بشنید چنان ذوق در وی پیدا شد که خواجه ابراهیم در رقص شد
 هفت شبانه روز در رقص بهوش بود که خبر از خود ندانسته هر بار که بهوش باز آمد
 نام خدا را بر زبان راند باز در عالم بهوشی مستغرق شد همین هفت
 شبانه روز برین منوال بود و چون بهوش باز آمد تجدید وضو کرد و دو گانه
 نماز بگذارد و سر بسجده نهاد و باز گفت یا الله سر بر نکر و جان بداد آنگاه خوا
 چشم بر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک راند عاشق به واسطه دوست
 بهوش بود و از یاد موجب خویش مد بهوش بود و آنکه بخش خلق حیران باشند
 نام تو درون سینه و گوش بود و بعد از آن خواجه حکایت فرمود که وقتی در خانقا
 خواجه یوسف چشتی در چند نفر در ویش صاحب جمال و نعمت در دایره حاضر بودند
 و عا گو نیز حاضر بود این بیت گویند گان میگفتند چنان در و عا گو بدان در ویش
 در گرفت که هفت شبانه روز مد بهوش بودند که خبر آن نداشتند و در رقص بودند
 هر بار که گویند گان میخواستند بیتی دیگر گویند همین بیت میگویند یا ندیم از زبان
 آن در ویش آن ناپید شدند چون خواجه این فواید تمام کرد و خلق باز گشت
 خواجه در تلاوت مشغول شد الحمد لله علی ذلک مجلس پنجم روز دوشنبه دولت پادشاه

حاصل شد شیخ جلال شیخ علی سنجری شیخ محمد اوجدهشتی و بزرگان دیگر خدمت
حاضر بودند سخن درین بود که نگرستن در شیخ چیزیکه از عبادت مست و زنده است اهل
سلسله بعد از ان بر لفظ مبارک را ندکه آن شیخ چیز اول آنست که نگرستن
در روسے مادر و پدر و فرزندان را یکے از عبادت مست زیر اچه در خبرست اند
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر فرزندے در روسے مادر و پدر و برستی
خداے تعالیٰ بنگر دجے پذیرفته و زنامہ اعمال او بنویسند و ہر زمانیکہ فرزندے
در پائے مادر و پدر و برستہ از حق تعالیٰ ثواب عبادت نہر ارسال و زنامہ اعمال او
بنویسند و او را بیامرزند و بعد از ان ہمدین محل بر لفظ مبارک را ند و قتی خواستے
گناہ گاری و فساد کاری از جہان نقل کرد و او را در خواب دیدند کہ میان حاجیان
مے خرامد خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی کہ ہیچ عمل نیکو
ند کردی گفت آری ہمچنان مست آما مادرے نرال داشتہم آن زمانکہ از خانہ
بیرون آمدے سر در پائے مادری آوردہم مادر دعا کردے خدا یقینے ترا بیامرزند
و ثواب حج روز می کند حق تعالیٰ دعاے مادرے متجاوب کرد و مرا بیامرزید و میان
حاجیان در بہشت بخرامیدم بعد از ان ہم ملائم انیمعی حکایت کرد کہ وقتے خواہم
بایزید را پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی فرمود کہ وقتے کہ کوک بودہم
ہفت سالہ مسجد میرقم پیش استاد قران می خواندم درین آیت کہ فرمان میشود
یا لوالدین احسانا از استاد معنی این آیت پرسیدم گفت دین آیت فرمان
میشود کہ خدمت مادر و پدر را ایجہ کنید چنانچہ خدمت کہ پروردگار شما امہین
کہ از استاد این بشنیدم تختہ بستہم پیش مادر آمدہم سر در پائے مادر آوردہم
کہ اسے مادر بن امر و نہیچنین شنیدم کہ خداے تعالیٰ چنین فرماید از خدا استیجا
بخواہ تا چنانچہ حق تست ترا خدمت کنم چو این عرض داشت پیش مادر و پدر

کردم و نش برین مسکین بسوخت و دو گانه نماز بگذارد و دست من بگیرد و روست
 سوخته قبله کرد مرا بخدا سپردن این دولت از ان یافتم که دعای مادر یونز
 دویم آنکه وقتی شبی از شهابی رستان مادر من نیم شب آب طلبید که کوزه آب
 کردم برف دست نهادم مادرم در خواب برفت من بیدار نه کردم چنانچه آخر
 شب بیدار گشت مرا با کوزه اشاده دید آن زمان که کوزه آب از من بستاند از
 غایت سر پا پوست کف دست من با کوزه برآمد سر دشته بود شفته که در دست
 سرم را در کنار گرفت و لوسه داد و گفت ای جان مادر رخ بر روی مرا دعا کرد که
 خداے تعالی ترا بیاورد حق تملای دعای مادر استجاب کرد این همه دولت از
 دعای مادر یافتم بعد از ان فرمود که مرتبه دویم آنست که نگریستن در مصحف یکے
 از عبادیت مست زیر پاچه در شرح اولیا بنشته دیده ام هر که در کلام الله نظر کند
 و یا بخواند خداے تعالی بفرماید تا دو ثواب در نامه اعمال او بنویسند یکے ثواب
 بخواندن قرآن و یکے ثواب نگریستن و هر حرفیکه در کلام الله باشد حق تعالی
 بفرماید تا بعد و هر حرفی و هر یکی در نامه اعمال او بنویسند و ده بدی پاک گردانند
 بعد از ان دعا گوئاس که در که مصحف در لشکر و جای که بسفر و بند بر ابر توان برد
 یا نه فرمود و را اول اسلام بخندان آشکارا بنود رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم در سفر مصحف برابر بینی بردی و بگفتی که دانم که چیزی خطائی شود و مصحف بر دست
 کف را افتد اما در آنچه اسلام وقتی که آشکارا شد مصحف را برابر بردی بعد از ان
 پدید برین محل فرمود که سلطان محمود غزنوی امارا الله برمانه را بعد وفات بخواب
 دیدند پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد گفت شبی از شهابی من در خانه کی همان
 بودم در طاقی مصحف بود با خود گفتم که مصحف اینجا است من چگونه خیم باز گفتم که مصحف
 را ازین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت که براس آسایش نویسنش

نصف را چگونہ بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا ہم بدان مصحف
 بنشیند بعد از آن بر لفظ مبارک را ندید کہ در مصحف نگردید کہ مگر خداے تعالیٰ
 روشنائی چشم او زیادہ شود ہیچ گئے آن چشم ہر روز دنیا و خشکی نہ پذیرد آنگاہ ہمدین
 محل حکایت فرمود کہ وقتی بزرگے بر سجادہ نشینہ بود مصحف پیش بود نا بیناے
 بیامد روسے بر زمین آورد و التماس فرمود کہ چندین تداوے کردم این چشمہاے
 من نیکو نشدند اکنون بر شما آمدہ ام تا این چشمہاے من نیکو شوند فاختہ درخواست
 دارم آن بزرگ مستقبل قبلہ شدہ فاختہ خواند مصحف کہ در پیش داشت بردست گرفت
 و بر سر دوشتم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت بعد از آن فرمود کہ در جامع الحکایت
 نبشتہ دیدہ ام کہ در روزگار پیشین جو آنے فاسق بود کہ از فسق او مسلمانان را
 نفرت گرفتہ بود ہر چند کہ او را مانعے شدندی شنید الغرض چون نقل کرداد را
 درخواست دیدند کہ تا بجے بر سر و دواجے در کمر بستہ و خرقہ در بر پوشیدہ فرشتگان
 را فرمان شدہ است تا در پشت بر بندازوسے پر سیدند کہ تو مرد فاسق بودی
 این دولت از کجا یافتے فرمود کہ در دنیا یک خیرات در وجود من آمدہ است
 و این آن بود کہ جائے مصحف را بدیدے برخاستی آنجا در خدمت اشارہ شدے
 و با حرمت تمام دروسے نظر مے کردے حق تعالیٰ جملہ گناہان مرا بدین یک چیز عفو
 کرد و مرا در کنار مصحف کرد و بیا مرزید و این درجہ روزے کہ بعد از آن بر لفظ
 مبارک را ندید کہ سویم مرتبہ آن بست کہ اگر کسے در رے علما بنگرہ حق تعالیٰ
 فرشتہ بدان نظر بیا فریند تا روز قیامت آن فرشتہ مرا و را آمرزش مے خواہد
 از خداے عزوجل بعد از آن فرمود ہر کہ دوستے علما و مشائخ در دل بود خدایتنا
 ہزار سالہ عبادت در نامہ اعمال او عیشتن فرماید و اگر درین میان میرد
 حق تعالیٰ درجہ او چون درجہ علما گرداند و مقام او علین باشد آنگاہ فرمود

کہ در فقاوے ظہیر پیر بشتہ دیدہ ام از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ در رو
 علما بسیار بنگر دو با ایشان برود و بسیار وقتا ہفت روز ایشان را خدمت کند حق کفایت
 گناہ او را تمام در گذارد و نیکی ہفت ہزار سالہ و زنامہ اعمال او بولید کہ روز
 بہ روزہ گذرانیدہ باشد و شب بقیام و این حکایت فرمود کہ مردے بود در ایام
 پیشین ہر وقتیکہ علما را یا مشائخ را بیدیدے روے از ایشان بگردانیدے و از
 حسد ایشان نتوانستے کہ بہ بید الغرض چون آن مرد نقل کرد او را در گور فرود
 آوردند ہر چند کہ روے بجانب قبلہ میکردند روے از جانب قبلہ سے گشت جانب
 دیگرے شد خلق را تعجب و حیرتے پیدا شد ہاقتے آواز داد کہ اسے مسلمانان خود را
 و این مرد را چہ رنجہ دارید این مردے بود در دنیا از علما و مشائخ روی بگردانیدے
 پس ہر کہ از علما و مشائخ روے بگرداند حاجت نویس ازوے باز دایم و از دیان
 را اندکان بگردانم و فرودے قیامت وی را چون روی خرس برانگیزم بعد از ان فرمود
 کہ مرتبہ چہارم در خانہ کعبہ دیدن ست و یکے از عبادت ست رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ در خانہ کعبہ نزاد با اللہ شرفا و تعظیما دیدہ ہو و یکے از عبادت
 باشد ہر کہ جانب خانہ کعبہ نزاد با اللہ شرفا و تعظیما بنگر و در گریستن ہزار سالہ عبادت
 و ثواب جہ زنامہ اعمال آن کس بولید و او را یکے از گرامت کند بعد از ان فرمود
 کہ مرتبہ پنجم خدمت کردن در روے پیر خود بنگریستن یکے از عبادت ست زیرا چہ
 در معرفۃ المریدین بشتہ دیدہ ام کہ خدمت شیخ عثمان مارونی رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید
 ہر کہ یک روز پیر خود را خدمت کند چنانچہ حق خدمت است حق تعالیٰ او را در بشت
 ہزار کوشک از یک دانہ مروارید بدہد و در ہر کوشکے حور گرامت کند و فرود اسے
 قیامت بحساب در بشت ہزار سالہ عبادت و زنامہ اعمال او بولید
 بعد از ان فرمود کہ مردے را باید کہ ہر چہ از زبان پیر خود بشنود گوش و ہوش

و سے بران مشفق بود و هر نماز سے و اور ا سے و جز ان که خدمت پیر فرماید
بکر در رساند و متواتر بخیر است پیر جعفر باشد و قریب است کند و اگر متواتر میسر نشود
کو ششش نماید بعد از آن همدین محل حکامیت فرمود که وقت زاهد سے بود و
صد حال مر خدا سے را غر و بل عبادت کرده بود و روز بروز گذر ایند سے و
شب بقیام هیچ ساعت و لحظه از طاعت خالی نبود و هر که برو سے بیامد سے
پند و نصیحت کرد سے و بر آیند گان و روزندگان گفته که در کلام اللہ تجدید فرمان
می شود قوله تعالى و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون یعنی ا سے بند گان
خدا سے تو ا سے ما را و شما را بیا فرید بر ا سے عبادت نه از بر ا سے خوردن آشنا میدانی
و غافل بودن در کار عبادت پس ا سے مسلمانان ما را واجب است که در پنج
کار سے دست نزنیم مگر در طاعت و عبادت خدا سے تو ا سے الغرض چون این
زاد نقل کرد و اور از خواب دیدند از و سے سوال کردند که خدا سے تو ا سے
یا تو چه کرد گفت بیا من را بگو گفت بکدام عمل فرمود چندین عمل که کردم روز و شب
خود را بیدار داشتم و پنج وقت خود را آسایش نه دادم این جمله اعمال
محبوب نبود الا سبب آمرزش من از خدمت کردن پیر خود فرمان آمد چون تو
در خدمت کردن پیر تقصیر نه کردی بخشیدم بعد از آن خواه ا دام اللہ تقوا فرمود
و چشم پر آب کرد که فردا سے قیامت آید و ا صدقا اولیا و شاخ و صدیقان را
بعوت گردانند گلهها بر دوش ایشان بود و پنجاه در هر گلیه صد هزار ریشہ بود
پس در آیند میدان و فرزندان ایشان در ان ریشہ بار گلیه در آویزند و
هر یک ریشہ بگیرد و استاده شود چون خلق از حشر قیامت فارغ شوند حق تو ا سے
ایشان را قوت بخشد که نزد یک بل صراط بر نور برسند آن گلیه را آن در ایشان
و میدان بر گیرند از راهی شهر از ساله و آن عقاب قیامت بگذرانند خود را

بر در بهشت استاده بیانند زهره نباشد که سختی برسد چون خدمت خواجه این
 فوائد تمام کرد در تلاوت مشغول شد خلق و دعا گو باز گشت الحمد لله علی ذالک
 مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل شد سخن در قدرت خدا می
 عز وجل افتاده بود شیخ برهان الدین چشتی و شیخ محمد صفاهانی و درویشان
 و گیر در مسجد جامع بغداد در خدمت خواجه حاضر بودند بر لفظ مبارک رانند و چیزها
 است که خدا تعالی بعلم و قدرت خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرود
 شود در ساعت از دست برود و دیوانه گردند بعد از آن فرمود که وقتی حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آرزو دیدن اصحاب کف کرد فرمان آمد
 که ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را نمی بینی مگر در آخرت اما اگر خواهی ایشان را در بین
 تو در آرم بعد از آن فرمود که این گلم را بآن جهان بر در و غار اصحاب کف فرود
 آورد یاران بر اصحاب کف سلام کردند حق تعالی ایشان را زنده گردانید
 جواب سلام باز دادند بعد از آن یاران دین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند انگاه خواجه این حکایت فرمود که
 چه چیز است که در قدرت خدا تعالی نیست الامر باید که در فرمانهای او
 تقصیر نکند تا هر چه خواهد آن شود انگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که وقتی بخدمت
 خواجه خود شیخ عثمان بارونی رفعا حاضر بودم و جماعت درویشان نشسته بودند
 حکایت از مجاهده متقدمان و فوائد ایشان می گفتند درین میان پیر
 منحنی ضعیف و نحیف عصا بردست گرفته بیامد سلام کرد جواب سلام گفت شیخ عثمان
 بارونی برخاست بایشان تمام در پهلوس خود جا داد آن پیر آغوش کرد
 امر فرسی سال بست پسر ازین جدا مانده است از در و فراق او حالم
 بدین جایی رسیده است و از حال حیات و ممات او خبر ندارم بخدمت خواجه

آمده ام فاتحه و اخلاص درخواست دارم براسے آمدن پسر و سلامتی او همین که
 شیخ عثمان مارونی را این سخن بشنید سر در مراقبه کرد و پرسے بود چون سر بر آورد
 رو سے بسوسے حاضران کرد کہ فاتحه و اخلاص بخوانیم براسے آمدن پسر این پسر
 جدا مانده را همین کہ خود و درویشان فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود کہ اسے پسر
 برو بعد یک لحظه پسر خود را بر بیا ری چون پیر از زبان مبارک سخن بشنید رو
 بر زمین آورد باز گشت هنوز در میان راه بود کہ آئینده بیامد و دست پیر
 گرفت گفت مبارک باد کہ پسر تو آمد پیر را خاطر خوش آمد در خانه پیر و پسر کجا شدند
 و ملاقات کردند پیر را چشم حنیف شده بود روشن گشت پاسے پس آن باز گشت
 پسر را بخدمت خواجہ آورد پاسے بوس کنند خواجہ آن پسر را پیش خود طلبید پس
 کجا بود می گفت بنیہ دریا بودم دیوان در زنجیر بند کردہ بودند امروز ہمدان مقام
 نشستم بودم درویش شے ہم بر شاہ بہت خدمت گویا کہ آن درویش خدمت مخدوم
 ست در آمدہ در زنجیر دست و راز کرد کہ در دل من بزرگ رفت و مرا نزدیک خود
 ایستد تا نذر فرمود پاسے خود بر پاسے من نہ من بر حکم اشارہ آن درویش ہمچنان
 کردم فرمود کہ چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را بردر خود ایستادہ دیدم
 ہمیں کہ این سخن بگفت و خواست کہ سخن دیگر گوید کہ شیخ الاسلام انگشت مبارک
 در دندان گرفت کہ گو سے آن پیر بدید سر در قدم خواجہ آورد کہ اینک مردان
 خدا سے با این قدرت خود را پوشیدہ دارند آنگاہ فرمود کہ این ہمہ قدرت خدا
 است عزوجل بے سمانان ہمدین محل فرمود کہ در روایت کعب الاجار آمدہ است
 رضی اللہ عنہ در آفرینش قدرت خدا سے عزوجل فرستہ آمدہ است بدان مہبت
 و بزرگی کہ خدا سے داند پس نام آن فرستہ بائیلست الغرض آن فرستہ دست
 دراز کردہ است یکے سوی مغرب و دویکی سوی مشرق و تسبیح سے گوید لا الہ الا اللہ

محمد رسول الله و آن فرشته موکل است بر روشنائی روز بدان دست نگاه میدارد
و دستیکه لبوس مغرب است تا یکی شیب بدان دست نگاه میدارد اگر آن
فرشته روشنائی را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد و هرگز شب نیاید
و اگر تا یکی را از دست بگذارد همه عالم آسمان و زمین تاریک گردد و هرگز روز
نگردد و روحی معاق آویخته اند و خطا سپید و سیاه اند و در وی نوشته اند آدمی بیند
گاهی بغیر اید گاهی نقصان کند چون بغیر اید روشنائی روز زیاده گردد و چون نقصان
کند تا یکی شب زیاده گردد و از خجاست که گاهی روز دراز بود و گاهی تاریکی
شب کوتاه گردد و خواه این فواید تمام کرد چشم پر آب گردانست و بگریست و
در عالم سکر بود فرمود که درین راه مردان خدا باشند هر معامله که در عالم میکنند
و هر عیبی که از ان قدرت میباشد پیش نظر ایشان آن چیزها معاینه است و چنین
و پیش بندگان خداست و جل آن معامله باز میگویند بعد از ان هم درین محل
فرمود فرشته دیگر آفریده است بدان بزرگی و هیبت که یکدست در آسمان است
باده را بدان دست نگاه میدارد و آن دست که جانب زمین است آبها بدان
دست نگاه میدارد اگر آن فرشته از ان دست آبها بگذارد همه عالم غرق
شوند و اگر از دست باده بگذارد همه عالم زیر و زیر گردد و بعد از ان هم درین محل
فرمود که حق سبحانه تعالی کوه قاف را بنیافسیده است بزرگی آن بگرد
همه دنیا است و این دنیا و جمله چیزها در میان آن کوه است که هیچ تا بد چنانکه در
کلام الله فرمان میشود و القرآن المجید پس رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلیم این را تفسیر کرد و فرمود که حق سبحانه تعالی فرشته دیگر آفریده است که
بالا آن کوه نشسته است و تسبیح او چنین است که میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
و نام آن فرشته قزائیل است و بدان کوه موکل است او گاهی دست می کشاید

و گاهی می بندد و در گماهی زمین بر دست اوست هرگاه بیکه خداست توانی خواهد
که بر زمین تنگی پیدا کرد آن فرشته را فرمان میشود تا برگ زمین در کشد چون
رنگها فراهم آید آنها و چشمه ها خشک شود نبات بر نیاید و چون خواهد که فراخی در
زمین فرستد آن فرشته را فرمان می شود تا برگ زمین بکشد و چون خواهد که خلق
را برساند و قدرت خود بنماید آن فرشته را فرمان دهد تا برگ زمین بکشد آن را
از آن که گویند پس زمین بچند تا آن زمان که فرمان شود بحد ازانان چندین محل فرمود
که شینده ام از زبان شیخ الاسلام خواجہ عثمان ہارونی رح و از شیخ سیف الدین
باختری رح کہ در اسرار العائین نبشہ دیدہ ام کہ خداست تعالی آن کوہ را چہل
جہان جز این جہان چہار چند بیا فریدہ است و ہر جہانے ازان چہار قسمت
است و ہر قسمتی چہار چند این دنیا است و اندرین چہل جہان کہ انیس آن کوہ است
ہیچ ظہمت نیست و ہرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر کہ نورست و زمین آن از
نورست و ساکنان آن ہمہ فرشتگان اند پس آن چہل جہان نہ آدم داند و نہ بلبل
و نہ بہشت و نہ دوزخ ازان روز باز کہ ایشان را خدا تعالی آفریدہ است آن
فرشتگان ہر ہمہ میگویند کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ پس آن چہل جہا بہست و
دلز پس آن دیگر جہا بہست کہ بزرگی و عظمت آن نہ اند مگر خدا می عزوجل بعد ازان
فرمود کہ این کوہ را بر سر گا و نہادہ اند و بزرگے آن گا و سی ہزار سال رہست و آن
گا و البتہ اہ است و حمد و ثنائے گوید بر خدا عزوجل را و سر آن گا و در مشرق
دوم آن در مغرب است بعد ازان شیخ عثمان ہارونی رح قسم را ند در آن روز سے کہ
این حکایت از زبان شیخ مود و چشتی شیندہ ام خدمت ایشان سرور مراقبہ
کردند در ویستہ خدمت ایشان حاضر بود ہر دو از درون آن خرقہ ناپیدا شدند
ہمان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند آن درویش سو گند خورد کہ من و شیخ

مودود چشتی رح هر روز يك آن كوه بوديم و چهل جهان كه خواهر فوايدى فرمود در
 غيب بود معانيه مى كرديم كه ذره نتوان بود اين مكاشفه سبب آن بود كه درين
 شك پيدا شده بود و ايشان در وقت حكايست آن را معانيه ميكردند انكا شيخ الاسلام
 خواجه معين الحق والدين ادام الله تقواه فرمود كه در وارش راقوت باطن همچنين بايد
 كه هر ششونده كه درين اوليا لقص دار و آن را بدو معانيه كنند قوت كرامت
 او را مزوم گرداند آنگاه بهمدين محل فرمود حكايست احوال خود كه وقتى دعا گو چنان
 سمرقند مسافر بود و يك محلت امام ابو الليث سمرقندى بزرگ مسجد بنا كرده
 بود و دانشمندى استاده ميگفت كه مخراب بدین سمت بدريد كه سمت كعبه اينجا است
 دعا گو آنجا است او بود گفت كه اين طرف نيست آن طرف است كه دعا گو ميگويد
 هر چند كه دعا گو گفت او نشيند دعا گو بروقت كرد و گردن دانشمند بگفتم گفتم بدان
 ستمى كرسى گويم كعبه است يانه چون آن دانشمند بدین معانيه كرد خانه كعبه را
 هم بدان سمت بدريد كه دعا گو سى گفت يكديگر از ان بهمدين محل فرمود و اين حكايست
 كه در كه حق سبحانه و تعالى ما را بيا فريد در آن روز كه دوزخ را بسا فريد
 فرمان داد كه اے ما را مانته تو ميدهم نگاه دار ما ز گفت فرمان بردار ام ندا
 آمد كه دهان باز كن آن ما را دهان باز كرد حق تعالى فرشتگان را فرمان داد
 دوزخ را گرفتند و در دهان آن ما را بنهادند پس فرمان آمد كه دهان بر بند
 دهان بريست اکنون دوزخ و دهان آن ما است و زير پيتم زمين را پس
 اگر دوزخ در دهان ما بنويسد جمله عالم بسوخته و بلاك شد پس بعد از ان بر لفظ
 مبارك را ندك چون روز قيامت بيايد حق سبحانه و تعالى فرشتگان را
 فرمان دهد تا دوزخ را از دهان ما بيرون آرند و دوزخ را هزار سلسله باشد
 و در هر سلسله هزار فرشته آويزند و هزار فرشته را بزرگى چندان بود كه حق سبحانه

و تعلقه اگر فرمان دهد جمله آن فریدگان را یک نغمه کند آنگاه دوزخ را بتایبند
چون یکدیگر نریزند جمله عشر قیامت پرود و گردد آنگاه خواهد این فوائد تمام کرد
و فرمود که خواهد از عقیاب آن روز این بود پس او طاعتی کند که در یک آن
بهتر از بیست طاعتی نیست که کند این دعا گو عرض داشت کرد که آن طاعت کدام
است فرمود در ماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بجا پرگان را روا کردن و
گرسنگان را سیر گردانیدن که هیچ عملی بهتر از این عمل نزدیک خداست تعلقه
نیت همین که خواهد این فوائد تمام کرد و خلق و دعای گو باز گشت الحمد لله علی کل
مجلس پنجم روز چهارشنبه دولت پاپوس یسر گشت چند نفر حاجی از
خانه کعبه زادوا الله شرفا و تعظیما آمده بودند سخن در فائحه افتاده بود بر لفظ مبارک
را ند که در آن در شایع طبقات نشسته دیده ام که فائحه را از زبانی بر آمدن حاجات
بسیار باید خواند در حدیث شریف است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر کس که
همه و یا کاره مشکل پیش آید سوره فائحه کتاب برین طریق بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی میم بهم را در لام الحمد اذخا کند وقت آمین شسته بار
آمین بگوید حق سبحانه و تعلقه آن هم راه کفایت رساند بعد از آن هر روز
محل فرمود که رفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند یا را ن گرد
حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله و سلم بودند بر لفظ مبارک را ند که حق سبحا
و تعلقه بجای من بسیار کرامت با ارزانی داشت چنانکه پیش از من بیچ
پیغمبر نبود آنگاه فرمود که من نشسته بودم که مهتر جبریل عم بیامد و گفت یا محمد
صلی الله علیه و آله و سلم فرمان می شود نزد یک تو کتابی فرستاده ام و
در آن کتاب سورته فرستاده ام اگر آن سورت در نوریت بودی هیچکس
از امت موسی عرم نبودن گشته و اگر این سوره بر آنجیل بودی هیچکس از

امت عیسیٰ ترسان شدی و اگر این سوره در زبور بودی هیچ کس از امت داود
 منع نه گشته و این سوره در فرقان از ان فرستادم تا برکت این سوره با نشان
 تو از خداست لقاسی مطلق باشد تا روز قیامت از عذاب دوزخ و هول آن
 برهد از برکت خواندن و مطالعہ کردن این سوره اے محمد صلی اللہ علیہ و
 آلہ وسلم بدان خداست که ترا راسته بخلق فرستاده اگر دریاهاے روی زمین
 سیراگر دو در درختان عالم قلم گردند و بهفت آسمان و بهفت زمین کاغذ گردد
 از ابتداء عالم تا انقراض فصل این سوره نوشته نشود بعد از ان خواجہ ادام
 اللہ بقاے بر لفظ مبارک راند کہ سوره فاتحہ جلد در دہار و بمباری ہار شفا
 ست ہر بیماری کہ پیچ علاج نیکو نشود این سوره بیان سنت و فریقہ نماز
 با دعا و بسم اللہ چیل و یکبار بخواند و بر رویہ بدحق لقاسی اورا شفا بہر صحت
 بخشد از برکت این سوره بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ در حدیث سنت قال النبی
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم الفاتحہ شفاء کل داء یعنی سوره فاتحہ شفاست مرہ در دہا
 را بعد از ان ہمدین معنی فرمود و قے ہارون رشید نور اللہ مرقدہ را از حمتے
 صعب بود مدت دو سال بیشتر بود چون از علاج در ماند وزیر را بخدمت خواجہ
 فضیل عیاض رح فرستاد کہ از دست زحمت بن بجان رسیدہ ام دہر علاجے کہ کردم
 مرا صحت نشد الغرض چون وقت در آمدہ بود خواجہ فضیل عیاض رح بر عوز برخواست
 بخدمت ہارون رشید بیا مد دست مبارک خود بہارون رشید فرود آورد و سوره
 فاتحہ چیل و یکبار بخواند بروی بدید ہنوز نیکو ندیدہ بود کہ از ان زحمت صحت یافت
 آنکاہ ہمدین محل فرمود کہ وقتی امیر المومنین علی رض بر سر بیمارے رسید فاتحہ بخواند
 بدید در زمان صحت یافت تر دے دیگر لعیادت او آمدہ بود بر رسید کہ چگونہ شمارا
 صحت شد گفت امیر المومنین علی رض بیا ندند ہمین سوره فاتحہ خوانند مرا صحت شد ہنوز

این سخن گفته بود آن مرد در از رحمت شد بهر آن رحمت ببرد و از سبب بد اعتقاد
 او بود که مردم را هر کاری که باشد صدق میباید و عقیده نیک میباید اگر دست بخت
 نرود آمد همه صحت شود و خاصه سوره فاتحه که جمله در دو بار شفاست بعد از آن برافزاید
 را ندکد و تفسیر آمده است که خدا تعالی همه سوره را یک نام خواند و سوره فاتحه را هفت
 نام خواند اول فاتحه کتاب دوم سبع الثانی سویم ام الکتاب چهارم ام القرآن
 پنجم سوره مغفرت ششم سوره رحمت هفتم سوره الشانیه و بعد برین سوره هفت حرف
 نیست و نیامده است اول حرف ثا بر پایه اول حروف بنورست خواننده الحمد را
 با ثور کاری نیست دوم حرف جیم نیست که جیم از جنم است خواننده الحمد را با جنم کار
 نیست سویم حرف زی نیست که زی از زقوم است خواننده الحمد را با زقوم کاری
 نیست چهارم ش نیست که شین از شقاوت است خواننده الحمد را با شقاوت
 کاری نیست پنجم حرف ظ نیست که ظ از ظلمت است خواننده الحمد را با ظلمت
 کاری نیست ششم فا نیست که فا از فراق است خواننده الحمد را با فراق کاری
 نیست هفتم خ نیست که خ از خواری است خواننده الحمد را با خواری کاری
 نیست درین سوره هفت آیت است امام ناصر علی رحمه الله علیه که درین سوره
 هفت آیت است و درین هفت اندام آفریده اند هر آن بنده که این هفت آیت
 بخواند حق سبحانه و تعالی هر اندامی را از هفت دوزخ نگاهدارد و آنگاه همدین
 محل فرمود که مشایخ طبقات و اهل سلوک می نویسند که حق تعالی درین سوره صد و
 بیست و چهار حرف فرمود یک لک بیست و چهار هزار و پانصد و شصت و سه حرف
 که درین سوره است ثواب یک لک بیست و چهار هزار و پانصد و شصت و سه شادی
 پدید آید از برکت الحمد آنگاه این تمثیل کرد که الحمد پنجاه حرف است حق تعالی پنجاه وقت
 نماز فرمود در شبانه روزی هر آن بنده که این پنجاه حرف بخواند هر نقصه و نقصانی

که درین پنج نماز کرده باشد خدا تعلق از آن بنده پذیرد و از گناه فرمود که لکن هر حرف
 است سه در پنج ضم کنی هشت کرد و خدا می تعالی هشت در هشت بروی کشا
 گرداند و هر درمی که خواهد در و در رب العالمین ده حرف است ده را با هشت
 ضم کنی هزده باشد حق سبحانه و تعالی هزده هزار عالم بیا فریده است هر آن بنده
 که هزده حرف را بخواند بعد هر حرفی که درین هزده هزار عالم است ثواب یا بد
 الرحمن شش حرف است شش حرف را با هزده ضم کنی بست و چهار باشد حق تعالی
 در شب و روز بست و چهار ساعت بیا فریده است هر آن بنده که این بست و
 چهار حرف را بخواند از گناهای هم چنان بیرون آید گوئی که هر روز از ما در زاده
 شده است الرحیم شش حرف است شش را با بست و چهار ضم کنی سی باشد حق
 سبحانه و تعالی سی هزار سال راه بیا فریده پس هر آن بنده که این سی
 حرف بخواند از سی هزار سال راه بگذرد و چنانچه بگذرد و مالک یوم الدین دوازده
 حرف است دوازده را با سی ضم کنی چهل و دو باشد حق سبحانه و تعالی هر سال
 دوازده ماه آفریده است هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند بر گناه
 که درین دوازده ماه کرده باشد حق تعالی از گناه وی درگذرد و یک نوبت هشت
 حرف است هشت با چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد حق سبحانه و تعالی روز قیامت
 را که مقابل پنجاه هزار سال باشد پیدا کرد پس هر آن بنده که این پنجاه حرف را بخواند
 حق تعالی بر آن بنده چنین معامله کند که با صد یقین خدا را کرده باشد و
 ایک استین یا زده حرف است یا زده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک باشد
 حق سبحانه و تعالی در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا آفریده است هر آن
 بنده که این شصت و یک حرف را بخواند بعد هر قطره که از آن دریا بود آن مقدار
 نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار بدی از نامه اعمال او سبک کنند

اینها را الله اعلم المستقیم نوزده حرف است نوزده را با شصت و یک ضم که هشتاد
 باشد هر که در دنیا خمر خورده هشتاد تا زیاده بروی واجب آید پس هر آن بنده که این
 هشتاد حرف بخواند حق سبحانه و تعالی از هشتاد تا زیاده نسا قط گرداند نعمت عظیم
 بجزر المنسوب علیه السلام و الا الضالین آمین چهل و چهار حرف است چهل و چهار را با هشتاد
 ضم که صد و بیست و چهار حرف باشد حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار
 پینا میر بر خلق فرستاده است هر آن بنده که این صد و بیست و چهار هزار حرف
 بخواند ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بدو و پیامبر و بعد از آن همدین محل فرمود
 که وقتی برابر شیخ عثمان بارونی روح در سفر بودم در کنار دجله رسیدم اینجا گشتی
 بنو که بگذریم و با تعجیل میرنتم خوابم فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم
 خود را و شیخ را در کنار دجله ایستاده دیدم دعا گوئی خدمت عرض داشت
 کرد که چون گذشتیم فرمود که پنج بار فاتحه الکتاب خواندم پاس در آب نهادم بگذشتم
 پس هر که فاتحه الکتاب بصدق بخواند براس حاجت و مهم را اگر آن مهم و حاجت
 روا نشود و چنگ او بدامن من باشد چون خواهم این فواید تمام کردم مشغول شد خلق
 و دعا گو بارگشت الحمد لله علی ذلک مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پامیوس
 حاصل شد سخن را وارد و تبیین افتاده بود بر لفظ مبارک را ند هر که روز خود وظیفه
 کند باید که هر روز بخواند اگر هر روز نتواند شب بخواند البته همه حال وظیفه که کرده باشد
 آن را بخواند بعد از آن در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث است قال النبی
 صلے الله علیه و آله وسلم تارک الور و ملعون یعنی ترک گیرنده و رد ملعون است
 بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی مولانا رضی الدین رح از اسب خط کرد
 پاس بکشست همین که در خانه آمد اندیشید که این از کجا است باشد که بعد از فرض
 یا دعا دسوره پس وظیفه بود در آن روز وظیفه از وی فوت شده بود آنگاه ملائیم

این حکایت فرمود که بزرگ بود از بزرگان دین خواجہ عبداللہ مبارک گفتند
 دستے از خدمت ایشان وظیفہ نوت شد بہان زمان ہاتف غیب آواز داد کہ
 اسے عبداللہ محمدی کہ با ما کردی گزاف و ش شد وظیفہ کہ بود آن را بخواندے فرمود
 اینیاد اولیا و مشائخ و مردان را کہ وظیفہ باشد آن را می خوانند و بہرہ از پیران
 خود شنیدہ اند آن را انجام میرسانند بعد از آن فرمود اورادے کہ از خواجگان
 آمدہ است می خوانیم و شمار اینے گویم تا وظیفہ نوت کنند بعد از آن فرمود کہ
 چون مردم از خواب بیدار شود از پہلوے راست بر نیز و و گوید بسم اللہ الرحمن الرحیم
 آنگاہ باید کہ وضو کند چنانکہ شرط وضو است بعدہ دو گانہ نماز بگذارد بر سر مصلی
 نشیند چند آیت از سورۃ البقرہ بخواند و بقا د آیت از سورۃ النعام بخواند و این دو
 صد بار گوید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ آنگاہ سنت نماز بگذارد بگذارد بخواند در
 رکعت اول فاتحہ و الم نشرح و در رکعت دوم فاتحہ و الم تکفیر بعد از آن فرمود
 صد بار گوید سبحان اللہ مجد سبحان اللہ العظیم و سبحہ استغفر اللہ من ذنب و
 اتوب الیہ آنگاہ فرمود کہ چون من از نماز بگذارد مستقبل قبلہ بنشیند و بار گوید
 لا الہ الا اللہ و حمد لا شریک لہ الملک و لا الحمد لہ و نیست و ہوی لا یوت ابدال
 ذوالجلال والا کرام بیدہ الخ و ہو علی کل شی قدیر بعد از آن ستہ بار گوید اشمہ
 ان محمد اجدہ و رسولہ آنگاہ ستہ بار گوید اللہم صل علی محمد ما اختلف الملوان و تعاقب
 العصر ان و کمر بالمجید ان و استغفر الفرقان و القرآن یغ علی روح محمد بن الحجۃ
 و اسلام و ستہ بار گوید یا غفر اللہ ستہ بار گوید سبحان اللہ و الحمد للہ لا الہ
 الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و ستہ بار گوید استغفر اللہ
 من کل ذنب و اتوب الیہ بعد از آن گوید سبحان اللہ مجد سبحان اللہ العظیم و
 بحمدہ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم غفر الذنوب سار الیوب حلام لغیر

کشتان الکروب تطلب القلوب و التوب الیہ بعد از ان سه بار بگوید یا سه یا
 خنان یا انسان یا دیان یا سبحان یا سلطان یا غفران یا ذوالجلال و الاکرام جزئیات
 یا ارحم الراحمین بعد از ان سه بار بگوید لا حول و لا قوه الا باللہ العظیم یا قدیم یا دیم
 یا حی یا قیوم یا احد یا صمد یا علیم یا عظیم یا علی یا لای یفرد یا و تر یا باقی یا حی یا قیوم
 یا حی اقص حاجتے بختی محمد و آلہ حبیبین بعد از ان نو دونه نام بارسی تھاکے بخواند
 بعدہ نو دونه نام پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بخواند نیست بسم الرحمن الرحیم
 محمد احمد حامد محمود تاسم عاقب خاتم حاشرحی حاجی داعی کسراج منیر بشیر نظیر ہادی
 ہندی رسول الرحمتہ نبی طیس منزل مدتر صفی خلیل کریم حبیب مجید و جید قیوم جامع مقیف
 مقتدی رسول المہام رسول الرحمتہ کامل اکلیل مصطفی مرقی مختار ناصر قائم حافظ شہید عالم
 حکیم نور حجتہ بیان بر بان نوین مطیع مذکر و اعظ و احد امین صادق باطن صاحب کے
 مدنی الطیب عربی ہاشمی قرشی مضرری امی عزیز حلیس ربوف تیم طیب طاہر مطہر نصیر شہید متقی
 امام باریق سیدین اول آخر طاہر باطن رحمتہ شفیع محرم اعز حاجی علیم شہید زقریب منیب ولی
 عبد اللہ محمد کریمت اللہ محمد آیت اللہ وسلم تسلیم کثیر کثیر ابر حجتک یا ارحم الراحمین بعد
 از ان سه بار ابن درود بخواند اللهم صل علی محمد و علی لا یبقی من الصلوۃ شیء و ارحم
 علی محمد و علی لا یبقی من الرحمتہ شیء و بارک علی محمد و علی لا یبقی من البرکات شیء بعد از ان
 یکبار آیتہ الکرسی بخواند اللہ لا الہ الا ہو اسکے القیوم لا تاخذہ سنبہ و لا نوم لہ ما
 فی السموات و ما فی الارض من ذالذی یشفع عنہ الا باذنہ یسلم ما بین
 یدیم و ما خلفہم و لا یحیطون بشئی من علمہ الا بما شاء و سبغ کرسیہ السموات و الارض
 و لا یؤدہ حفظہا و ہو العلی العظیم بعد از ان سه بار بگوید قل اللهم مالک الملك
 توئی الملك من تشاء و تمنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تدل من تشاء
 بیدک النجم النک علی کل شیء قدیر بعد از ان سه بار بخواند قسمل ہو العز و احد

بَعْدَ اِزَانٍ هَفْتٍ بَارِگِیْدَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّی جَسَّهَ التَّدَلَّی اَللّٰهُمَّ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
 هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ اَنَّا کَآءُ سَهِّ بَارِخْوَانِدِ رَبِّنَا اَلَا تَحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَارْحَمْنَا
 اَوْ غُفِّرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحِیْمِیْنَ
 اَبَعْدَ اِزَانٍ سَهِّ بَارِخْوَانِدِ اَللّٰهُمَّ اَغْفِرْ لَیْ وَلَدَیْ وَطَبِیْعَ الْمَوْتِیْنَ وَالْمَوْتِیَّاتِ الْمُسْلِمِیْنَ
 وَ الْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْمَوْتِیْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحِیْمِیْنَ اَبَعْدَ اِزَانٍ سَهِّ بَارِ
 خْوَانِدِ سُبْحَانَ الْاَوَّلِ الْاَبَدِیِّ سُبْحَانَ الْبَاقِیِّ الْمَعِیْدِ اَللّٰهُمَّ اَصْمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ لَمْ
 یَکُنْ لَکُمْ کُفُوًا اَحَدًا اَنَّا کَآءُ سَهِّ بَارِخْوَانِدِ وَ اَنْ الشَّرَّ عَلَیْ کُلِّ شَیْءٍ فَدِیْرُوْا اَنْ التَّدَقُّدِ
 اَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَدَدًا اَنَّا کَآءُ سَهِّ بَارِگِیْدِ نُوْبَةٍ عَمْدٍ اَلْظَلَمُ ظَلِیْلٌ وَلَا یَلِیْکَ نَفْسُ فِیْهَا
 وَلَا ضَرَّ وَلَا مَوْتَ وَلَا حَیْوَةَ وَلَا نَشُوْرَ اَبَعْدَ اِزَانٍ سَهِّ بَارِگِیْدِ اَللّٰهُمَّ یَا سَیِّدَ یَوْمِ الدِّیْنِ
 یَا اَلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْأَلُکَ اِنْ تَخِیَّ قَلْبِیْ نُبُوْرَ مَعْرِفَتِکَ اَبَدًا یَا اَللّٰهُ اَبَعْدَ اِزَانٍ
 سَهِّ بَارِگِیْدِ یَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ یَا مُفْتَخِرَ الْاَبْوَابِ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ وَ اَلَا بَصَارَ
 یَا وَدِیْلَ النِّجْمِیْنَ یَا خَبْرَ الْمُسْتَفِیْثِیْنَ اَفْتِنِیْ تَوَكَّلْتُ عَلَیْکَ يَا رَبِّ وَ فَوَضَّتْ اَمْرِیْ
 اِلَیْکَ يَا رَبِّ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اَشَاءَ التَّدَرُّکَانَ وَ اَلَمْ یَشَآءِ لَمْ
 یَکُنْ یُحِیُّ اَیَّاکَ یَمُتُّ وَ اَیَّاکَ یَسْتَعِیْدُنَّ اَبَعْدَ اِزَانٍ کِیْبَارِگِیْدِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ یَا
 مَنْ یَمْلُکُ حَوَاجَّ السَّالِکِیْنَ وَ یُعَلِّمُ نَمِیْرَ الصَّامِتِیْنَ فَاَنْ لَکَ مِنْ کُلِّ مَسْأَلَةٍ مِنْکَ
 سَمْعًا حَاضِرًا وَ اَبَا عِیْدًا وَ اَنْ مِنْ کُلِّ صَامِتٍ عَلَمًا طَقْنَا عَطْنَا مَوَاعِیِدَکَ اَلْصَّلَاةَ
 وَ اِیَادِیْکَ اِبْتِیْءًا وَ رَحْمَتِکَ الْوَاسِعَةَ وَ نِعْمَتِکَ السَّابِقَةَ اَنْظُرْ اِلَیَّ نَظْرَةً بِرَحْمَتِکَ
 يَا اَرْحَمَ الرَّحِیْمِیْنَ اَبَعْدَ اِزَانٍ کِیْبَارِگِیْدِ یَا خَافَ اَیْمَانًا یَا دِیَانَ یَا بَرَّهَانَ یَا حَاجَّ
 یَا غُفْرَانَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ اَنَّا کَآءُ سَهِّ بَارِگِیْدِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 اَرْحَمَ اَمْتِهِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ فَسِّرْ عَنَّا اَمْتَهُ مُحَمَّدٍ اَبَعْدَ اِزَانٍ سَهِّ بَارِگِیْدِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
 اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ اَنْ تُعْطِیْنِیْ مَا سَأَلْتُکَ بِفَضْلِکَ وَ کَرَمِکَ يَا اَرْحَمَ الرَّحِیْمِیْنَ

الحمد لله الذي في السموات عرشه والحمد لله الذي في القبور قضاؤه وامره المحمدي
 الذي في البر والبحر سبيله والحمد لله الذي لا ملاذ ولا ملجأ الا اليه رب لا تدركه
 فردا وانت خير الوارثين بعد ازان سنه بارگويد سبحان الله ملا والميسر ان
 وفتحي العلم ورنه العرش وبلغ الرضا ولا آله الا الله على الميزان وفتحي العلم
 ورنه العرش وبلغ الرضا برحمتك يا ارحم الراحمين انكاه كيارگويد رخصيت
 بالتدريك كريباً وبمجهنياً وبلا سلام وينا وبالقرآن اماناً وبالكعبة قبلته وبالمؤمنين
 اخواناً انكاه سنه بارگويد بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله
 الذي لا يضر مع اسمه شئ في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم بعد ازان چند بار
 بگويد اللهم اجزنا من النار يا مجير بعد ازان ده بار بگويد نه بار لا اله الا الله ودهم بار
 محمد رسول الله بعد ازان كيارگويد واشهد ان الجنة حق والنار حق والميزان
 حق والموت حق والسؤال حق والصراط حق والشفاعة حق وكرامة الال ولبس
 حق ومعجزة الانبياء حق في الدارين الدنيا وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله
 يبعث من في القبور انكاه دست بالا کنند اين دعا بخواند اللهم زد نورنا وزد حضورنا
 وزد منفعتنا وزد طاعتنا وزد نعمتنا وزد محبتنا وزد عشقتنا وزد قبولنا برحمتك
 يا ارحم الراحمين بعد ازان سبعاث عشره وسوره ليس بخواند بعد ازان سورة الملك
 بعد ازان سورة الجمعة بخواند بعده چون آفتاب بلند بر آید نماز اشراق
 بگذارد ده رکعت به پنج سلام نیت همین است در رکعت اول فاتحه كيار روازا
 زلزلة الارض زلزلهها كيار روازا رکعت دويم فاتحه كيار روازا اعطينا كيار بعد
 ازان ده بار درود فرستد بعده در تلاوة قرآن مشغول شود حاصله چاشت
 بعد ازان نهمه درود که صلوة چاشت بگذارد و از ده رکعت بخش سلام در هر رکعتي
 فاتحه كيار وسوره الفتح كيار چون سلام دهد صد بار کلمه سبحان الله تا آخر

بگوید و صد بار در دو برینا بر صلی الله علیه و آله وسلم فرستد بجهه در تلاوة قرآن
 مشغول شود تا آن زمان که استوار و سنگ بگذارد البته با همسر خضر ملاقاتی شود
 و آیه سوره آخرین بخواند از الم ترکیف تا قل اعوذ برب الناس و چون سلام
 بدهد بار در دو بفرستد بجهه سوره نوح بخواند مشغول شود تا آنگاه که نماز
 دیگر شود و بعد از آن صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم بجهه سور فتح
 بخواند بجهه سوره المملک پنج بار بخواند بجهه سوره عسم شپسا و لون و سوره
 و النازعات بخواند و حق تعالی او را در گور نه گذارد آنگاه در ذکر مشغول شود و شرح
 مشایخ نبشته دیده ام که هر سوره و النازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد
 بجهه نماز شام بگذارد و بعد از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد و در رکعت اول
 بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دوم یکم فاتحه یکبار
 اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بعد از فراغ سوره نهد و بگوید یا حی
 یا قیوم ثبتی علیه الایمان بعد از آن صلوٰۃ الا و این بگذارد و آنرا دو رکعت باشد
 بسبب سلام اند و در رکعت اول بعد فاتحه افاز لزلت الارض تو رکعت دوم بعد
 فاتحه انکم الکافر تو رکعت سوم بعد فاتحه سوره الواقعة بخواند تا آن زمان مشغول
 باشد که نماز خفتن در آید و ادا کند و این دعا بخواند اللهم اعنی ذکرک و فکرک و
 حسن عبادتک بعد از آن نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد
 فاتحه آیه الکرسی سه بار و در هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت خواهد
 روا شود و بعد چهار رکعت نماز صلوٰۃ السعادت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه
 انا انزلناه سه بار و اخلاص پانزده بار چون از نماز فارغ شود میسر سجده نهد سه بار
 بگوید یا حی یا قیوم ثبتی علیه الایمان بعد از آن چون بپوشند این دعا بخواند اللهم فی
 اسألك برکتک فی العمر و صحتی فی البدن و راحته فی المعیشتہ و وسعتی فی الرزق و زیاده

فما یعلم ویتنا علی الایمان بعد از آن شب راتنه قسم کند اول پاس شب در نماز
مشغول باشد و ویکم پاس شب نماز تجد بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم فریضه بود بر ما واجب است چهار سلام بگذارد هر چه و انداز قرآن
بخواند انگاه یک زمانه در خواب رود بعد بر خیزد تجدید وضو کند تا صبح کاذب
مشغول بود و در غیر است که بزرگه را نماز تجد نفوت شده بود از اسب خطا کرد پای
و شکست این بزرگ که در خود بر آمد که از کجا بود با لطف آواز داد که نماز تجد نفوت شد
همین بار آور که با شکست بعد از آن مشغول شود تا وقت صبح کاذب چنانچه بالا گفته شد
است همچنان باز از سر گیرد و تا بیدار که دره تهاوز نکند بر سنت مشایخ خود رفته
باشد الحمد لله علی ذلک مجلس نهم دولت پابوس میسر گشت شیخ او حد کرمانه شیخ
و احمد بریان غزنوی و خواجه سیدان عبدالرحمن و چند نفر درویشان دیگر بخدمت
خواجه حاضر بودند سخن در سلوک می رفت بعد از آن بر لفظ مبارک را ندکه سلوک
را بعضی مشایخ صد مرتبه نهاده اند از آن بهفهم مرتبه کشف و کرامت است پس
هر که درین خانه بهفهم خود را کشف کنند بر مرتبه هشتاد و سه که برسد پس رنده را
را سه باید که خود را با آن زمان کشف نکنند و در هر صد مرتبه مزید بعد از آن فرمود
که در خانه آن خواجگان چشت بعضی از آن پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند از آن
پنجیم مرتبه کشف و کرامت است پس خواجگان میگویند که مردم خود را در این مرتبه
کشف و کرامت نکرده اند چنان در هر پانزده مرتبه برسد انگاه خود را کشف و کرامت کند
آنگاه کامل بود بعد از آن همدین محل فرمود که در سلوک آمده است که وقت خواجه چندی
بنزد اوست زهر الله قاتل را پس سیدند که شادیدار چرا خواجید و اگر خواجید
بیاید فرمود یک چیز خواهم و آن چیز آن است که موسی صلوات الله علیه
بخواست آن دولت بدو روزی نشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به خواست

روزی شد پس بنده را بانخواست چه کار اگر لائق و اهل آن شده ام به خودی
 خود حجاب برخواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت است که خواست کنم
 بعد از آن سخن در عشق افتاد بر لفظ مبارک را ندید که دل عاشق آتش کده محبت
 باشد پس هر چه درو فرود آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه هیچ کشتی به آتش
 از آتش محبت نیست بعد از آن فرمود که وقتی خواهی بایزید بسطامی رحمة اللہ تعالی
 در مقام قرب شد با لف آواز داد که ای بایزید امروز روز خواست تو بخشش
 است بخواه هر چه طلبی تا مطلب ترا بدهم خواهی سه سجده نهاد و گفت بنده
 را بانخواست چه کار کردی و بخشی که از بادشاه شوی بدان راضی است
 آواز برآمد که ای بایزید آخرت بتو دادم گفت ای آن زندان خانه دوستان
 است باز آواز آمد که ای بایزید پشت و دوزخ و عرش و کرسی هر چه ملک است است
 هم بتو دادم گفت خیر ندانم که لطلب مقصود تو چیست تا بتو بدهم گفت ای
 تو میدانی که مقصود من چیست با لف آواز داد که ای بایزید تو مرا می طلبی
 اگر مرا لطلبم تو چه کنی من که آواز برآمد خواه سوگند خورد که بعد جلال تو اگر مرا
 بطلبی فردا صیامت در میان حشر و آیم و پیش آتش دوزخ باستم یک آه
 جلگه آتش دوزخ را فرو بزم و آن را ناچیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت آتش
 دوزخ هیچ تابش ندارد و چون بایزید این سوگند بر زبان راند با لف آواز داد
 که ای بایزید یافتم آنچه مطلوب داشتی بعد از آن همدین محل فرمود که راجه یبصری
 شبی از شبهای آن شوق اشتیاق عشق فریاد میکرد و الحریق الحریق خلق بصره
 آن فریاد بشنیدند بیرون آمدند تا آتش را اطفا کنند و اصله در میان ایشان
 بود گفت در ایشان چه نادانی است که آتش را بعه را اطفاء کردند آه
 اند و آتش محبت دارد و در سینا عشق دوست مسکن گرفته است چون طاقت

نمی آرد فریاد میکند که الخلق الخلق و این آتش عشق کشته نگردد و اگر بصال دوست
 آنگاه همدین محل فرمود که منصف صلاح را برپایند که کمالیت در عشق دوست
 چه چیز است فرمود که چون معشوق بساط سیاست بگسترده باشد پس عاشق را بر سر
 سیاست بدارند آذره از آن قاعده خود تجاوز نکند و در رضا معشوق کمر
 بر میان بند و بشا به او مستغرق چنان فرود شود که از بستن و کشتن ایشان
 خبر نباشد آنگاه خواجهمعین الدین ادام الله تقواه چشم پر آب کرد و این بیت
 بر لفظ مبارک رانده خوب رویان چو بنده گیرند به عاشقان پیش نشان چنین میزنند
 بعد از آن همدین محل فرمود حاشی بر سر قبه بغداد هزار تار یا نه زوئند و از دست
 نه شد و از پای در نیامد و اصل بر سر او رسید پرسید چو حال است گفت معشوق
 من پیش نظر من بود به قوت مشاهده او ذره الم بمن نرسید و خبر نبود اقام محمد غزالی
 جاس میگوید که وقتی عیار بر سر باز از بغداد دوست و پای بریدند او را در
 خنده یافتند شنبه بر سر او میگذاشت او را در خنده دید پرسید که این چه طریقی است
 گفت مجرب من در نظر من بود به قوت مشاهده او ازین در خبر نه داشتم چنان
 در مشاهده مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود آنگاه خواجهمعین پر آب کرد و این
 بیت فرمود که بر مناسبت حال مشاهده دوست بر سر قتل و من در ویرانم
 کان راندن تیغش چه گوئی آید بعد از آن سخن در اهل سلوک و احوال
 عارفان افتاده بر لفظ مبارک راند که وقتی خواجهمعین بایزید بسطامی در زیارات
 بود و این سخن از زبان بیرون آمد که کیف السلوک الیک نداشتند که اس
 بایزید مطلق نفسک ثلثا قتل هو الله یعنی اول خود را طلاق ده آنگاه همیشه
 آگوست بعد خواجهمعین فرمود اگر مردم در راه طریقت اول دنیا را و آنچه در دنیا
 است بعد از آن خود را طلاق نه گویند یعنی خطیاری ندارند و داخل اهل سلوک

در نیاید و از ایشان بنا شد پس اگر چنین نبود کذاب بود و در بیان اہل دعوی
 کہ در سلوک مے کند بعد از ان فرمود کہ یکے از بزرگان طریقت کہ اہل عشق بودند
 وقتے در مناجات گفت آگے اگر تو از من ہفتاد سال را حساب خواہی من از تو
 ہفتاد ہزار سال بے گفتن خواہم از انکہ امروز ہفتاد و ہشتاد ہزار سال الست بہکم
 گفتہ جملہ را در شور آورده از بے گفتن و انجملہ شور با کہ اندر زمین و آسمان آمدہ است
 از شوق الست الست ہمین کہ آن بزرگ این سخن گفت آواز برآد کہ جواب
 بشنو آرزوے شما شمار یعنی ہفت امت را ذرہ ذرہ کہم و ہر ذرہ دیدار بنمایم
 گوئیم ایک ہفتاد ہزار سال و باقی در کنارہ نہادیم آنگاہ ہمہ درین محل فرمود
 کہ عارفے بود ہر روز این سخن گفتے ہر کسے بچیسے فرود آمد و ما ہم کہ بیچ فرود
 نیے آیم پس یک بار خود را فدا نہ کردم از ہر اسے خود خواہم و ہفت زمین بر ہم
 انگشتان گاہ ہم در غلبات شوق حکایت فرمود و خواست مرا ببند و نہ خواستیم
 کہ اورا بنیم یعنی بندہ را با خواست چہ کار کہ وقتے بزرگے مے فرمود کہ سہل سو
 از ایشان برگردانیدیم و حضرت رفیق ہمہ را پیش از خود آسجا حاضر دیدیم انجسہ
 خواستم حق تہا لے پیک غنایت را پیش از من بخود رسانید ہمہ درین محل فرمود
 کہ وقتے بزرگے مے فرمود کہ چون ما از پست بیرون ام و نگاہ کردم عاشق و
 معشوق یکے دیدم یعنی در عالم توحید ہم یکے ست و یکے از تو دید بعد از ان
 فرمود کہ چون عارت کامل حال مے شود از صد ہزار مقام بیرون مے آید و
 کار خود پیشتر مے کند و اگر ازین مقام بیرون مے آید ہمہ درین مقام حیرت
 از ان ست یعنی ہنوز در کنارہ است پس راہ مے باید کہ پیشتر شود و مسلح
 مے ماند آنگاہ ہمہ درین محل فرمود کہ خواجہ بایزید گفتے رحمۃ اللہ تعالیٰ کہ سہی سال
 است حق من بود اکنون من آینہ خود دیدم یعنی انجہ من بودم نہ اند و شکرست

و جز آن و ماوسے از میان برخاست آنچون نمائنده ام حن تعالے آئینہ خویش
است و اینکے گئے گویم آئینہ خویشم یعنی حن بزبان من سے گوید و من و زبان
نہ بعد از ان ہمدین محل فرمود و کہ لفظ بہارک را نہ کہ خواجہ بایزید کہ گفت
کہ سالہا بدین درگاہ مجاور بودم عاقبت جو ہمیں حسرت نصیب شدہ است
و چون بدرگاہ شدم ہیچ رحمے نہ بود اہل دنیا مشغول بودند بدنی و اہل آخرت
بآخرت و مدعیان بدعوت و ارباب تقویٰ بقویٰ و قویٰ باکل و شرب و قومی
بسماع و قس و قوس کہ پیش شاہ بودند در دریاے عجز غرق شدہ بودند تہلزل
این حکایت فرمود کہ برآمد کہ گردانہ کبیرہ من طوائف سے کردم آنگاہ ہمدین
محل فرمود چون حن رسیدم کہ از شب ہاے عاشقی لینے بایزید صادق دل
خود را می طلبید وقت سحر گاہ آواز برآمد کہ اے بایزید بجزنا چیزے دیگری طلبی ترا
بادل چکار بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ عارف آن کسے ست ہر کجا کہ باشد و
ہر چہ خواہد پیش او آید باہر کہ سخن گوید جواب ازوے شنود ما دین راہ او عارف
نیست کہ بر پئے چیزے برود بعد از ان فرمود کہ عارفان را مرثیہ آنست کہ چون
بدان مرثیہ رسد جگہی عالم و انجہ در عالم نیست میان دو انگشت خود بدین چنانچہ خواہد بایزید
را پر سیدند کہ کار خود تا کجا در طریقت رسائید کہ گفت ما اینجا رسائیدہ ام از نا کہ
در میان دو انگشت خود نظر سے کتم جلد دنیا را و انجہ در دنیا سے ہمیں آنگاہ
ہمدین محل فرمود کہ وجلاوت طاعت مزید بود فرمود کہ مریدان را در طاعت
وجلاوت آنگاہ پیدا سے شود کہ او در طاعت خرم و شادان باشد از ان شادی
او را حجاب قرب گردد بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ کترین درجہ عارفان ست
کہ صفات حق درو سے بود آنگاہ فرمود وقتے را بعد بصر سے رم در غلبات شوق
بود گفت اکیے اگر بدل خلق مرا باتش سوزند و من صبر کتم از اینجا کہ دعویٰ محبت ست

هنوز هیچ نکرده باشم و اگر گناه من همه خلق را بیاورد از اینجا عفت و رافت و رحمت
اوست هنوز پس کار سه نباشد بعد از آن بهرین محل فرمود که درندسب اهل سلوک
عجب آوردن یر یک کی از گناه است آنگاه فرمود بلکه از گناه بزرگتر آنچه تو باین صفت
یکه هست و از طاعتات این یعنی عجب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال درجه
عارف در نسبت حق آنست که اول بر خود نور دل نماید یعنی اگر کسی بروی بدعی آید
آن را بقوت کرامت ملوم کند بعد از آن بهرین محل حکایت فرمود که وقتی برابر
شیخ اوحه کرمانی و شیخ عثمان هارونی در طرف مدینه مسافر بودم در شهر رسیدم
که آن را دوشن گفتند پیش مسجد دمشق دو اوزده هزار ابنیا را روضه است و حاجتها
روا بر سه آید زیارت انبیا بکردیم و بزرگان آسمانی را در یافتیم چنانچه روزی
در مسجد دمشق دعا گو و شیخ اوحه کرمانی و شیخ عثمان هارونی در وعظ بزرگ بود او را
محمد عارف گفتند از حد مرد بزرگ بود و از حد واصل بود در پیش چند بزرگ
نشسته بودند حکایت دین بود هر که دعوی چیز بکند تا آن را بیان خلق اظهار
نکند که بدانند الغرض مرد بر محمد عارف در بحث بود و محمد عارف می گفت که مرد را
قیامت در دیشان را حد رس خواهد نمود خواست یعنی معذرت خواهد بود و تو نمک ترا
حساب و عقاب آن مرد را دشوار نمود و گفت این سخن در کدام کتاب است خواهی محمد عارف
را نام از کتاب یا دین و زمانه سر در مراقبه کرد و کشف محبت آن مرد گفت ما را
نمائ در دست نمود و بالا کرد گفت هر چه بندگان خدا را بنمائی آن صحیفه پیش
آن مرد بد از نامه بنید بر نور فرشتگان را فرمان شد آن صحیفه که در آن آن سخن بود آن
مرد را نمود و کرد برخواست ناظر کرد و سر در قدم آورد و گفت انیکم مردان خداست
بعد از آن سخن دین کشید که هر که درین مجلس است چیز که اوست بنماید بر نور خواهد
عثمان هارونی در دست در زیر صلا کرد و شتی تنکامی زربون آورد و در پیش حاضر بود

اور اودا که بر و حلوا براسه در ویشان موجود کن همین که شیخ عثمان ابن کرامت نمود
 شیخ اود نزد یک چوبه نشسته بودند دست بروی زردن بفران خدا تبارک آن چوبه
 زگرگشته بود بعد از آن دعا گو بهانه از سبب ادب پیر خود نتوانستم که چیزه اظهار کنم بر نور
 شیخ عثمان بارونی روحی سوی من کرد گفت شما چرا هیچ سخن نگفتید در ویشے بود
 که گرتنگی اثر کرد انوشهر منی گفت بر نور دعا گو دست دراز کرد و از زیر یکیم چهار قرص
 جوین بکشید جانب آن در ویش پرتاب کرد آن در ویش و خواجہ محمد عارف بزرگ
 مبارک راند که در ویش را تا چوبین قوت نباشد و در ویش نتوان گفت آنگاه
 فرمود یکے از بزرگان بود ابوگفتے چون دنیا را دشمن گرفتیم و نزد یک خلق رفتیم خدا
 را بر حقوق اختیار کردیم چند ان محبت حق پیش من بستو شد بلکه وجود خود را این
 دشمن گرفتیم و ملامت از زبان برد آثم انس بقا و لطف حق داشتیم بعد از آن فرمود
 که در سلوک آمده است که فرود آید قیامت لے از عاشقان را فرمان شود که درشت
 فرستند ایشان گویند که بهشت را چه کنم بهشت کسی را بده که از برای بهشت ترا پرستند
 اند آنگاه خواجہ فرمود که روی چون برضای خود کسی را بدینند آن کس بهشت
 چه کند بعد از آن ابن اشاره فرمود اگر تو ایند بسیر بقا اول باز رویت تا بدین حدیث
 رسید و اگر نه هم صلاحیت زهد یا دست که بر شما می برد آنگاه خواجہ چشم پر آب کرد
 با سے با سے بگریست گفت دین راه بسیار مردان را عاجز گردانید بے عاجزان را
 بمر دے رسانید آنگاه ہمدین محل فرمود که گناه شما را چنان زبان نہ دارد که بچرتی
 خوار و دشمن برادر مسلمان را بعد از آن فرمود که در ویشے بود از حد بزرگی کیے
 اند و اصلا حق او بگفتے کہ اہل دنیا در راه دنیا معذور اہل آخرت مسرورند در
 سرور بدوستی حق و اہل معرفت را نور علی نور و این سری ست کہ اہل سلوک مانند
 عبادت اہل معرفت پاس انفس ست آنگاه فرمود کہ چون عارف خاموش باشد برادر

آن باشد که با حق سخن میگوید چون چشم بر هم نهد طلب کند سر بر ندارد تا تیرگی
 صورت ندارد بسیاری طلب که با خدا تعالی مشغول دارد و بعد از آن فرمود که خواه
 ذوالنون مصری رح گفته که علامت شناخت حق تعالی که بخت از خلق و عاشق شدن
 در معرفت است آنگاه همدین محل فرمود که وقتی شاه شجاع کوکابی رح را پرسیدند که چند
 سال است زیر راجه چون شناخت خدا تعالی آمد نفرت از خلق آمد بعد از آن فرمود هر که خدای
 شناخت اگر از خلق عزت نگیرد همچنین پندارد که در وی نعمت نیست آنگاه همدین محل
 فرمود که عارف کسی بود هر چه از درون او بود همه از دل خود بر دارد و ایگانه شود دنیا
 و دوست یگانه دوست حق تعالی از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود و هر دوسری خود نیارد
 آنگاه بر لفظ مبارک را ند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست بعد
 از آن فرمود که اگر خدا قیامت کسی که از محدث در صورتی بهشت فرود شود
 پیش او را زهر بود و نه علم بود و نه عمل چون این کس لے همه باشد و این در درای
 باید آنگاه فرمود که عارف چند از آن معرفت بگوید و در کوب دوست پیوسته
 معرفت نرسد تا معارف یا دینار و توبه از آن فرمود که از فریاد اهل محبت هرگز
 نماند و با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند زیرا که فریاد
 عاشق تا آن زمان است که از مشا هده دوست دور است همین که بدولت
 مشا هده برسد گفت گوے از میان میخواست آنگاه این سخن بر لفظ مبارک
 را ند که از جو پیلے آب روان آوازی شنوی که چگونه فریاد می کند همچنین که بدینا
 می رسد ساکن میگردد پس چون عاشق به شوق رسد و از فریاد نماند بعد از آن
 فرمود که شنیده ام از زبان شیخ عثمان هارونی رح که خداے را دوستانده یعنی
 همچنان که یکنمان در دنیا از وی محب باشد تا بود که دند و عبادت چگونه کند بعد
 از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجه عبداللہ صلیف رح به سو بکار در دنیا مشغول

شاید آمد که این خلایق دوست بود و سوگند خوردند که در حیات بشم در دنیا هیچ کار
که از دنیا تعلق دارد نفرمایم آخر الامر نچاه سال زبست وقتی کسی ایشان را مشغول
بکار دنیا ندید آنگاه از دلوله عشق خواجه بایزید رحم حکایت فرمود که هر صبح از نماز
و اودار فارغ شده در یک پای ایشان می فریاد کرده و گفته این ندا آمد یوم
تبدل الارض یعنی بود آن ساعت که این زمین را به سپنج فریبن دیگر پیدا آرند
تا فراق بوصول شود آنگاه همدین محل فرمود که در گفته خواجه بایزید رحمه الله تعالی
در هیچ اربطام متوضا بروی آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد میکردند گفتی
هر چند که در محراب نظر میکنم می بینم که عشق باریده است هر چند که خواستم که بایم بروی
شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است که هر که در راه عشق دوست فرود شد
نام و نشان از او بر نیاید همدین محل بر لفظ مبارک راند که اهل عرفان بر زبان
سخن دیگر جز بیا حق نگه دانند بعد از آن فرمود که کمترین چیزه که بر عارفان
پدید آید آنست که از مال و ملک تبرک کنند خواجه چشم پر آب که فرمود که حق نیست
که هر دو جهان در دوستی و بذل گشته هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت
اگر محبت مجبور اند اما کار آن قوم دارند که حقه اند و اگر بیدارند طالب مطلوب
اند و از طالب کاری و دوستاری خود فارغ اند خود مشغول مشا به مشغول اند
که معشوق خود آنست در مقابل مطلوب به طالب کار خود نگریست در راه محبت
کار مطیعان است آنگاه فرمود که خواجه منون محب رخ فرموده است چون دلها
ادایای خود مطلع است از دلهای دید که بار محبت و معرفت او نتوانستند کشید
بعبارتش مشغول گردانند پس بار گردن خاص بر نتوانستند داشت که طلال مجاهد
در ریاضت یافت مجاهده آمد بعد از آن فرمود که عارف آن بود که جهد کند
یکدم بدست آرد و عارف دوم حبیبیت که ذکر خدای بگوید و همه عمر خود قداس

آن دم کند اگر این چنین دم دریا بدار گسالتها آن دم در میان آسمان و زمین بگوید
 نیاید بعد از ان فرمود که شنیدم از زبان پیر خوشی عثمان بارونی رح که اگر این کس
 راسته خلعت بود حقیقت بدان که خداے تعالی اورا دوست میدارد اول آنکه
 سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع
 زمین بعد از ان فرمود که اگر حاجیان به قالب گردخانه کعبه طواف کنند اما چون از ان
 مشاهده غافل اند نخواهند و اهل محبت و عاشقان این راه به قلب گرد و عرش
 حجاب عظمت طواف کنند چون جز از ان مشاهده دارند فریاد کنند و بقاء خواهند
 آنگاه فرمود در محبت میان اهل سلوک علمی است که صد هزار علمای خواهند دانند
 و ذره از ان علم ایشان خبر ندارند و در زهد نیز طاعتی است از ابدان را از ان خبر
 نیست و غافل اند و آن سرے است که بیرون این دو عالم است و این را ندانند
 مگر اهل محبت و اهل عشق آنگاه فرمود که چون این کسے درین هر دو عالم ثابت گردد
 و آن را بداند پس اورا هرگز نمیدانند بعد از ان گزیدن دعوی گمارد تا اورا
 می رنجاند و در بخش میدارد بعد از ان فرمود که این همه گفت و مشعل و حرکت که
 زاهد عشق و سلوک و طایفه عشق در وجود می آید این هر چه بیرون آمده است
 اما چون در دن پرده جای یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت تو گوئی
 که هرگز آن شور و فریاد نه بود آنگاه فرمود که آن دیرری چندان نیست که خواهی یافت
 از حضرت دوست و عاشق است بر خود چون حضور آید چه جاسے گفت گوی است
 و فریاد چون خواهد این فواید تمام کرد و عا گو باز گشت الحمد علی ذلک مجلس دهم
 روز پنجشنبه دولت پاپیوس حاصل گشت هر کس از بزرگان و اصحاب سلوک
 حاضر بودند سخن در محبت نیک افتاده بود و بر لفظ مبارک را ند که در حدیث شریف
 آمده است قال علیہ الصلوٰۃ والسلام العجیبة لو کفر لیثی اثر کند اگر بدست و محبت

نیکان نشینند امید آن باشد نیک گرد و اگر نیک در صحبت بدان نشیند بد گردد
 زیرا چه هر که یافت از صحبت یافت و هر که نعمت یافت از نیکان یافت آنگاه
 فرمود اگر یک چندے ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت نیکان
 در وے اثر کند دلیل برینکی او باشد و اگر نیکے در صحبت بدان چند روز ملازمت
 نماید او نیز بخواه ایشان گردد بعد از آن همدین محل فرمود که در ساوک آمده است
 که صحبت نیکان بهتر از کار نیک است صحبت بدان بدتر از کار بد آنگاه همدین
 حکایت فرمود که چون خلافت بمر خطاب رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ او را بادشاه
 عراق در مصارف گرفتار آمد و او را پیش امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ آوردند امیر المومنین
 عمر رضی اللہ عنہ فرمود که اگر مسلمان شوی بادشاه عراق همه تو باشد و این ملک هم ترا
 از زانے دارم بادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد عمر فرمود رضایمان لا اسلام
 و امان السیف یعنی که اسلام قبول کن وگرنه ترا بکشم بادشاه عراق گفت من اسلام
 قبول نمی کنم عمر فرمود رضایمان تا تیغ بیا رند و ایشان را بخواند آن بادشاه در یکماست
 تمام بود و نیک دانا چون این حال معاینه کرد روی سوی عمر کرد و گفت من تشنه ام
 بگو تا مرا آب دهند آنگاه به کسے عمر فرمود آب بدهند آب در آوردند شیشه آوردند
 آن بادشاه گفت من دین آوردن آب نخورم عمر فرمود که بادشاه است برای او
 در آوردن زردیالقره آب بیارند همچنان کردند هم نخورد گفت مرا آب در آورند گلی
 باید بیارید آب در کوزه گلی آوردند پدیدست او دادند روی بسوی عمر کرد و گفت
 با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا نه کشتی عمر فرمود که من عهد کردم بکشم تا
 این آب نخوری آن بادشاه بر فور کوزه آب را بر زمین زد کوزه بشکست و آب
 ریخت آنگاه عمر را گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم ترا نه کشم عمر از یکماست
 او تعجب ماند فرمود که امان دارم بعد از آن او را در مصاحبت مردی فرمود که آن یار

در غایت صلاحیت و زہادت بود چون بادشاہ را در صحبت آن یار پروردند صلاحیت
آن یار بر وی اثر کرد و جانب عمر پیغام فرستاد کہ مرا پیش خود طلب کن تا ایمان آیم
عمر فرمود و پیش طلبید اسلام عرض کرد او مسلمان شد چون اسلام آورد و عمر
فرمود کہ اکنون ملک عراق ترا میدہم آن بادشاہ جواب داد کہ مرا ملک کار
نمی آید مرا از ملک عراق یک دیوی خراب بدہ در وجہ معاش من کفایت باشد
عمر قبول کرد و کسان خود را در ولایت عراق فرستاد و ملکہ عراق را تفحص کردند
پس دیوی خراب نیافتند عمر بادشاہ عراق را صورت حال باز گفت کہ در ملک عراق
هیچ دیوی خراب نیست بادشاہ گفت کہ مقصود من آن است کہ ملک عراق چنین
آبادان و معمور بتوسیلہ من کنم اگر بعد ازین هیچ دیوی خراب شود و فراموشی قیامت
عمر بدہ جواب خدا سے عمر باشند من بعد از ان چشم پر آب کرد کہ زہے کیاست آن
بادشاہ کہ از عمر مردوانا بود و آنگاہ فرمود کہ شنیدم از زبان شیخ عثمان ہارونے رح
کہ مردم سخن اسم فر کے گرد فرمود کہ آن زمان کہ فرشتہ دست چپ او تا ہشت سال
بر روی پنج نویسد آنگاہ فرمود کہ عارفان حق باشند کہ انھن پنج چیز باز نہ گیرند بعد
از ان فرمود کہ بہر عارف کہ تقویٰ با او صحبت ینک کند حقیقت بد آنکہ در روزی
محض حرام سے خورد آنگاہ فرمود کہ روزی از خواجہ جنید بغدادی رح شنیدم کہ بر طہریت
محبت پر سید نہ کہ شوق ثمرہ محبت چیست فرمود کہ ثمرہ محبت آن بود کہ انسان حقیقتاً
سرور سے رسانندہ را اشتیاق پذیرد آید و بقدر آنکہ بندہ را از دور مانند و از
راندن سے ترسند اما ہر کہ حق را دوست دارد ہشت آرزو مند تلقی و او گرد آنگاہ
خواجہ معین الدین ادام اللہ تعالیٰ بر لفظ مبارک ساند کہ محبت در میان اہل سلوک
واہل محبت آن است کہ مطیع باشند و سے ترسند کہ نباید برانند بعد از ان ہمدیرین
محل فرمود کہ در کتاب محبت شبہ دیدہ ام بخط استاد خود مولانا شرف الدین ۲۷

صاحب شرع الاسلام بود که وقتی خواجہ شبلی رح را پرسیدند که چندین طاعت و ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین چه گفت خوف از هر دو چیز است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود برانند که گریه که مرا نمی شنائی دوم آن ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود سلامت برم کاری کرده باشم و گرنه جمله اعمال و طاعت ضائع کرده باشم بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخیرت خواجہ شبلی رح پرسید که بر زمین نهادن سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراموش می آید پرسید چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود آن آنست که معصیت کنی و امید داری که قبول خواهد بود این نشان شقاوت است آنگاه پرسید اصل در میان عارفان چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشند و در اندوه بوند که فضیلت عارفان همین است آنگاه همدین محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهانست چه چیزست فرمود سه چیز است اول عالمی که سخن از علم خود بود و دوم مردی که در اطمینان بود سوم عارفی که پیوسته صفت دوست کند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجہ ذوالنون مصری رح در مسجد لکری با اصحاب طریقت نشسته بود سخن در محبت میگفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان را گویند خواجہ ذوالنون مصری گفت که صوفیان و عارفان آن طایفه اند که دلها سے ایشان از کدورت باخیزند آزاد شده اند و از هوا سے وینا و حسب اوصاف شده باشند پس چون چنین شوند در هر چه اسطی باقی بیارند و از جمله مخلوقات خالق را برگزینند و از غیر دوست یارند آنگاه مالک شوند نه ملوک آنگاه فرمود که تصوف رسوم است و نه علوم و لیکن به انکس اهل محبت و مشایخ طبقات را همین اخلاق است که تحصیل قوا با خلاق القدر بر پایه از خلق خدا سے بیرون آمدن نه بر رسوم دست دید و نه بعلم آنگاه فرمود که عارف دشمن دنیا است و دوست مولی از سبب تر است او که

در دنیا دار و دهر چه غل و غش و حسدات خبر ده دار و بعد از ان برسیدند که عارف
 را اگر یہ بسیار باشد فرمود کہ آری چنانچہ در راه بود چون بجای قوت رسید
 وظیفہ وصال چشد کہ یہ زایل شود آنگاہ فرمود کہ خدا سے تعالیٰ را عاشقانند کہ
 ایشان را دوستی حق خاموش گردانیده است کہ در عالم هیچ چیز از موجودات نیست
 و میند آمد کہ در عالم چیزی موجود است یا نہ و ایشانرا طایفہ فصحاء و بلغا آمد در نظر بعد
 از ان فرمود کہ ہر کرا دوستی حق در دل بود و جان او قرار گرفت پس اورا حبیب
 ست کہ ہر دو سراے را بد گیرے بیند و اگر نہ بیند عاشق صادق نباشد آنگاہ
 ہمدین محل فرمود کہ وقتے داؤد طائی رحم را دیدند کہ از درون صومعہ چشم بسته
 برون آمد با ستاد درویشے پیوست حاضر بود سوال کرد کہ حکمت چیست کہ چشم
 بسته ایڈ فرمود کہ امر و زجہل و پنج سال ست کہ چشم را بسته ام تا بعد خدا می تعالیٰ
 بدگیری نظر نہ کنم زیرا چہ این محبت نباشد کہ دعویٰ دوستی خدا کنم و نظر بد گیرے کنم و
 یا کہے ہوندم بعد از ان فرمود کہ بزرگے بود از وی شنیدم کہ فردای قیامت ہفتجا
 بفرماید اعمال اولیا مطالعہ کنند و آنرا سبب آن کہ چون اورا برگزیدند و اختیار
 کردند پس روادارند کہ میان ایشان در آیت بود و احتمال نہ کنند کہ ایشانرا
 در ہیج کار سے حاجی بود الا کہ بد و بعد از ان فرمود کہ خواجہ ابوسعید ابوالخیر رحم
 گفتے کہ چون حق سبحانہ تعالیٰ خواہد کہ بندہ را از بندگان خود دوست گیرد
 محبت خویش بروی مستوی گرداند باز دیگر چون مردم چنین شود پس دوست
 او را در سر سے فردانیت فرود آرد تا باقی ماند بعد از ان فرمود کہ چون عارف بحق
 رجوع کند و تعلق بدو بود و در منزل قرب ساکن گردد بعد از ان چون اولیہ رسید
 کہ کجا بودی و چہ خواہی اورا هیچ جوابے غیر ازین نیست کہ گوید باللہ ہمدین محل
 فرمود کہ اگر پسند امن شیح اللہ صدر چہیت باید گفت کہ چون عارف را نظر

بر علم و حدانیت و جلال و جلالیت افتد تا عینا شود تا بغیر از نظر کشد آنگاه فرمود که وقتی
در بخارا مسافر بودم مردی دیدم از حد مشغول آنا تا عینا پرسیدم که اسے خواہی چند
دست باشد کہ شما تا عینا شدہ اید فرمود آہنچنان بود چون در دوستی کار میں بہکایت
رسید و نظر بوجدانیت و جلال و عظمت افتاد کہ رفت روزے لستہ بودم
غیرے در نظر آمدہ پیش این ہاتف آواز داد کہ اسے مدعی دعویٰ محبت ماسکتے
نظر بدیکرے کنی بہین کہ این آواز شنیدم چنان شرمندہ شدم کہ گفتن بر زبان
نیاوردنہا جانت کہ دم آہی دیدہ کہ بغیر دوست بہ بیند کہ با دہنوز این سخن نیکو نمائے بودم
کہ ہر دو چشم تا عینا شدند بعد از آن فرمود کہ چون حق سبحانہ تعالیٰ آدم سمعہ پیا فرید
اورا فرمود تا در نماز شود یعنی در قیام باشد دل در صحبت پیوست و جان بمنزل قوت
قرار گرفت و سر بصلت رسید مصلحت آفرینش آدمیان در عالم ہمہ از برای این
بود آنگاہ فرمود بزرگے بود از بندگان طرقت ہر بار سر سجده نہادے و در نماز
این بگفتے کہ آہی مرا چون فرداے قیامت برا نگیزی تا عینا برا نگیز گفتند این
چہ دعاست کہ تو میکنی گفت آنکس کہ دوست را بہ بیند نہاید کہ فردا ہی قیامت
بدیکرے دیدہ شود و آن از دوستی نباشد بعد از آن حکایت درویشے افتد
کہ درویشے این ست ہر آئندہ کہ بیاید اورا محرم کند اردو اگر گرسنہ باشد طعام
سیر خورد و اگر بہتہ باشد جامہ نفیس در بر او کند مے باید کہ ہمہ حال آن کس را
محرم کند اردو از حال او پرسان باشد کہ بہین ست آنگاہ فرمود کہ وقتی وعاگو و
شیخ عثمان ہارونے درویشے مسافر بودم شیخ بہاؤ الدین بخیتار اوشی را در میان ہم
از حد مرد بزرگ بود و یکے از واصلان حق مشغول بود انا در خانقاہ آن درویش
رسم بودے ہر آئندہ وروندہ کہ مے آمدے محرم از خانقاہ الیشان نہ رفتے و اگر
برہنہ بیایدے جامہ نفیس خویش بدو دادے و ہنوز نیک نہ وادہ بودی کہ جامہ

دیگر از عالم غیب بر سید سے الغرض چند روز سجدت ایشان ملازمت کر دیم و آن
 درویش فرمود که آن نفیحت این بود اسے درویش ہر چہ ترا پیدا شود در راہ
 خدا سے تعالیٰ ہمیں و غلو سے بگاہد از ہی و طعام بر بندگان خدا سے برسانے تا تو
 از دوست باشی آنگاہ فرمود کہ اسے درویش ہر کہ نعمت یافت ازین یافت بعد
 از ان ہمدین حکایت فرمود کہ درویشے بود از حد فقر اما او را رسم بودے اگر چہ سے
 از قوح بروے رسیدے ہمہ ابد درویشان دادی و آئندگان را نیز نصیب کردے
 و خود را در خانہ گذرایندے چنانچہ وقتے و وفود درویش صاحب ولایت بر سر وقت
 او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت و دنان جوین موجود
 بود و کوڑہ آب پیش آورد کہ آن درویشان گرسنہ بودند و دنا سے نان متبادل کردند
 و آب بخوردند و سے بیکہ بگر کردند کہ این درویش کا خویش کرد و مارا نیز ببا یکہ کرد
 یکے گفت دینار دہم دویم گفت از سبب دنیا این در ضلالت افتد از غنا کر و
 کہ درویشان بخشندگانند دنیا آخرت را دیم دعا سے کردند بگذشتند آخر حال آنچنان
 درویش کامل حاصل شد کہ روز سے در مطبخ او ہزار من طعام موجود شدے کہ خلق
 خدا سے را خورایندے بعد از ان فرمود کہ در راہ محبت عاشق کسے بود کہ از ہر دو
 کون دل خود بریدہ گرداند آنگاہ خواجہ فرمود کہ محبت چار معنی دار دیکے بردوام
 ذکر خدا سے بدل و جان شاد بودن دویم آن ست کہ عظیم گرفتن بزرگ حق سبیم
 اس ست کہ اشتغال کردن دآن قاطع بارزیدن چہ سام بر خود گردید و ہر چہ غیر
 دوست چنانچہ در کلام اللہ فرمان دادہ است قل ان کان آباؤکم و ابناءکم و
 اخوانکم و انہ و احکم الخ و صفت مجمان ست کہ بر محبت ایشان بر این معنی اثنا بود
 بعد از ان بر چہار منزل روند یکے محبت دویم علمیت سبیم جیا چہارم تعظیم آنگاہ
 فرمود کہ در محبت حق صادق کسے ست کہ او را مادران و پدران و فرزندان و ہر

بہر دوسوی خداے و رسول گرد و واکن از ہمہ کس بنیاد باشد پس محبت آن کس است
 کہ بر حکم نص کلام اللہ رود و بدوستی حق صادق باشد بعد از ان فرمود کہ ایشان
 عارفان عاشق بلے یازمی بود و ایشان بجان بوقت چاشت آرزوست آنگاہ فرمود
 کہ وقتے حسن بھری رخصت را پر سیدند کہ عارف کیست گفت کہ کہ از دنیا اعراض کند
 و ہرچہ باشد در دوستی حق ایشان کند آنگاہ فرمود کہ فصلت عارفان اخلاص است محبت
 آنگاہ فرمود کہ عزیز تر چیز را در جهان این است کہ درویشان با درویشان
 بنشینند و ہرچہ در خاطر باشد یکدیگر بگویند و صفا گویند و بدترین چیز را این است
 کہ درویشان از درویشان جدا گردند پس بدانی کہ از عارفے خالی نیست بعد
 از ان فرمود کہ دوستے خداے بچہ توان کرد فرمود کہ بد شمنے آن چیسز با کہ
 خداے تعالی بد شمنی گرفتہ است از دنیا و از نفس بعد از ان فرمود کہ عارف در
 محبت کامل کے شود و فرمود و تیکہ گفتگوے از میان بر خیزد چنان شود کہ با دوست
 مادر یا آتش بعد از ان بر لفظ مبارک را اند کہ صادق در میان عارف اوست
 کہ در ملک او بیچ چیز بنا شد و او در ملک کے نباشد آنگاہ ہم برین محل فرمود کہ
 وقتے متوجہ ہمنون محب رحمہ اللہ تعالی سخن در محبت کے گفت مرغی از ہوا فرود
 آمد بر سر او نشست پس چندان متعار زد و باز در دست او نشست باز در
 کنار او نشست پس چندان متعار بر زمین زد کہ خون از متعار او روان شد
 پس بقیہ جان بر او چون خواجہ این نواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعا گو
 باز گشت الحمد للہ علی ذلک مجلس یازدہم روز چہار شنبہ دولت پایوس
 میہ گشت مولانا بہاؤ الدین صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ او حد کرمانے و چند نفر
 در رویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتادہ بود فرمود کہ توکل عارفان
 آنست کہ توکل ایشان جو خدا تعالی بدیگرے نباشد و التفات ہیچ کس نہ آنگاہ

همدین محل فرمود که متوکل در حقیقت این است که برنج و موت خلق نه کسی را شکایت کند و نه با کسی حکایت انگاه همدین محل فرمود که متوکل را هم غلیل را عم مشه جبریل عم گفت حاجت دارم گفت بتو نه زیرا چه از نفس خویش فاسب بود اما احق تاملی بجنود باطن حاضر بود و بعد از آن فرمود که اهل توکل را اوقات در غلبات شوق اگر در آن ساعت ایشان را ذره ذره کنند و با ایشان را بعلم مجروح کنند و بالت ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد بعد از آن فرمود که توکل عارف برین نوع بحق بود که متوکل باشد در عالم سکر بعد از آن فرمود که خواه چه چنینم و چه را پرسیدند که عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گرداند از سه چیز اول از علم دوم از عمل سوم از طوالت یعنی تا ازین سه چیز بریده نه گرداند آن در توکل ثابت نیست بعد از آن فرمود بزرگے را از علامت عارف پرسیدند فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز بخیال بدیگر نه بیند بعد از آن فرمود که چنینم از بزرگے که شوق چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نه بود عارف نتوان گفت اول دوست گرفتن مرگ است در وقت راحت دانش گرفتن بزرگے و بپیش رفتن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر خاص ساعتی که نظر او برق او بود بعد از آن فرمود که چنینم از بزرگے شمشاد الهی عمر محمد السهروردی رح که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقر آدمی حرمت اولیا بعد از آن سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک را ند که توبه چنان مقام دارد اول در بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن از منکران و در رفتن به محبوبان و شتافتن بخیرات و درست کردن توبه و ملازم توبه و دایدا کردن مظالم طلب کردن غفرت و تصفیه قوه انگاه همدین محل فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر

بود بر ترک گفتن بعد از آن فرمود که فرار گرفتن درین راه در چیز است یکی ادب
 عیونیت و تعظیم حق معرفت بعد از آن همدین محل فرمود که دستخیز ایوب که مشی
 را بر سیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق اند و خیزد آنگاه حکایت
 فرمود آواز ه عی آدم بر آمد جمله چیز با بر آدم نگریتند که سیم در حق تعالی
 یا ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگریتند گفتند ما کسیکه روزه می شود نه نگریم حقیقتاً
 فرمود بعزت و جلال من که نسبت شما و هر چه در شما بود بر دست ایشان آتشکار
 کنیم و فرزندان او را خادم شما کنیم بعد از آن فرمود که چون محب دعوای مملکت کند
 از محبت برفتد بعد از آن همدین محل فرمود که محبت دعوای و فاست با وصال و
 حرمت باطل از وصال و حرمت وصال یعنی مشاهده فقر محبت است که نگاه دارد
 شرف خود را و گوش دارد نفس خود را بگذارد و نماز فرایض بعد از آن فرمود که دقتی
 خواجیه جیند ر را بر سیدند که رضای محبت چیست فرمود آنکه محبت دوزخ را از
 عظمت و مهیبت بردست راستش بدارند و بگویند که بر دست چپ می باید نهاد
 بعد از آن همدین محل فرمود که اول چیزه که بر بنده فریضه گردید چیست گفت معرفت
 و با خلقت الحی و الانس الای بعد و آن آنگاه فرمود که حق تعالی پنهان کرده است
 چیز را در هر چیزه از مکر خویش بعد از آن فرمود که در محبت اسرار اولیا آمده است
 که حق تعالی چون مجتبان را زنده گرداند با نواز خویش آن رویت چنانچه حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نظر کرد و حق را دید باقی ماند چون حق بی زبان
 و بی کام و بی مکان از محبت آنکه حضرت نه مکان از او صاف مجرگشت با وصال
 حق تعالی آنگاه فرمود که فردای قیامت آئنا و صدقنا عاشقان از صدق محبت
 میگردانند سوال کند و اگر کسی ازین عاشقان که دعوای محبت کرد و صدق و ثابت
 نه آیند شرمند گردند که روزه خود میان مجتبان نتواند نمود پس ندانید که این عاشقان را

صادق نبودند و از انبیا عاقلان و ورکشید بعد از آن بر لفظ مبارک انداخت
 کسانند که بواسطه استخوان دوست می شنوند که الحدیث عن قلبی رسیده یعنی
 دل عاقلان نشنود مگر سخن حق بعد از آن فرمود که صاحب محبت چون بهر دو
 زود در مردی بخشد آنگاه فرمود که در بادی در دینی را دیدم که مرده است و خند
 پرسیدند که تو مرده چندی خندی گفت محبت خداست چنین بود بعد از آن بهر دین
 محل فرمود که دل آن بود که از حال خود غافل بود و بشا هده دوست باقی حقیقت
 مستوی در اعمال او بود و او را بخود هیچ اختیار نه بود تا عرض قرار نه این راه آمد
 سلوک را فرمود که روزی مالک دینار را بر رسیدند که ملازمت کردن پروردگار
 دوست البته چگونه بود و فرمود هر که ملازمت کند پروردگار دوست البته او را دوست
 حاصل آید یعنی به صال بعد از آن فرمود که رابعه بصری را رضی الله عنهما سوال
 کردند که فاضل درین اعمال کدام است گفت فاضلترین اعمال عمارت اوقات
 است هر که دعوی بزرگی کند او را هنوز مرا و از اندوه است پس او دروغ
 بود و در دعوی و هر کسی است که او را مرادات خویش فانی گردد و بهر ادق باقی
 شود و نامش آن بود که نهاده بود حق تعالی او آن بود که دوست گوید پس او
 جواب نگوید مگر از بندگی زیر آنچه اهل محبت را نه اسم است و نه رسم و نه جواب آنگاه
 فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان با روئی رد که اهل عشق جز دوست
 بدگیری مشغول نه شود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد نشود بیکه اندوه نزدیک بود
 و حتی که در خدمت دوست اش نگردد او بیکه در خدمت نزدیک بود و هر که خاطر او بخت
 دوست ندارد او هیچ در هیچ است بعد از آن فرمود که عارف کسی بود که چون با خدا
 بر نیزه از شب بیدار بود بعد از آن خواجه او ام المحدثه آه چشم پر آب کرد و فرمود که اس
 غافل تو به بسازین سفر را که در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد از آن فرمود

که اهل محبت طایفه اند که در میان ایشان و در میان حق هیچ مجانی نیست بعد از آن فرمود
 که عارف و محبت کسی است که هیچ چیزش محبت نباشد زیر او تسلیم و عوی در یک چیز نشود
 و قیاس که از دست داده بود آنگاه فرمود که فاضلترین اوقات آنست که از خاطر و سواش نفس
 رسته باشی و مردمان از خلق رسته باشند پس گفت هر که محبت داده اند و فقر و را داشت
 نهند او فرشته شود آنگاه فرمود که عارفان میگویند که عین لوری است که بنده بدان نهد
 که در درج اول خویش پس آن برسد به ربه بجهان و مستحقان بعد از آن فرمود که اهل
 آدمی از آب است و خاک پس کسی که آب بر روی غالب است و ریاضت برید
 جمال اگر بعین کشد محبت گردد و او محبت و نرسد کسی که خاک بر روی غالب گردد لابد
 او را با نیک باید بوقت سختی پایداشت تا کاسه را شاید آنگاه به بدترین محل فرمود که
 چون حق تعالی خواست که از اینها بفریدن از هر اهلان چون او گیرد و از طعام ملو ۱ و
 گرداند چون الهانها بینخت از لئون آب گشت از این یعنی کسی آب نداشت و چون همه
 معلوم را بیاخت طایفه آب و شناخت از خوردن اولدت و جایا بنده اما از لذت خبر
 ندارد و چون سن الهانها کل شش می بعد از آن بنده است خواه در پیشه حاضر بود برسد که
 بعد از آن که است گفت آنکه همه در آغاز عشق ناچیز گردد و دیم و سیم نا پیدا شود گفت
 بقا و فنا چیست گفت بقا حق است گفت بخرید چیست گفت صفات محبوب بدل و
 صفات محبت نشیند فاذا اجدته گشت که سما و لبر فرمود که در ملتان بودم از بزرگ
 شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع است اول ندامت است و دیم بزرگ سعادت شویم
 خود را پاک گردان است از مظلوم و خصومت بعد از آن فرمود که علم چیزی است محبط و نیست
 جزئی است از محیط پس خدا که است بنده کجا است یعنی علم خداست راست و معرفت را
 هر دو محیط باشد آنگاه فرمود که وقتی عارفی را سه خالص نبود هیچ نعل او صفاتی نبود آنگاه فرمود
 هر کسی را دوست داری بلا بر سر او بارانی آنگاه فرمود که توبه صبیح سه چیز است و میان اهل سکوت

ادب کم خوردن از هر روزه و بیکم کم خفتن از هر طاعت سیم کم گفتن از هر دعا اول خوف دوم حلا
 سیم محبت پس در ضمن خوف ترک گناه است از آتش نجات یابی و در ضمن طاعت کردن است
 تا در شبست و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتماع فلکها گردان است تا در رضای
 حق حاصل شود گفت که عارف و محبت کسی است که هیچ چیز را دوست ندارد مگر ذکر حق گفتن
 چون خواهی درین نواید رسید چشم بر آب گرد فرمود مسافر می شود چنانکه درین مانده بود و بی
 دراجه میرسد هر کسی را دواعی که در راه بر او دردت دو ماهه در راه بودیم بعد از آن دراجه میرسد
 و آن روز از بهیمة امان باشند و آن سمور را یاد مسلمانان چنان نبود چون قدم مبارک خواهد گذاشت
 رسید چندان اسلام ظاهر شد که آنرا احد نبود و الحمد لله علی ذلک مجلس دوازدهم روز پنجمین بهار
 آخرین همین بود و در مسجد جامع اجیه دولت پاپوس حاصل شد و درویشان و عزیزان اهل صنع
 و مردان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود و بر خلفا مبارک را اند که در دنیا ملک الموت
 چه نیز زد گفتند چه گفت از آنکه در حدیث مسطور است قال النبی صلی الله علیه و سلم الموت
 یصل الی الجیب الی الجیب مرکبلی است که در دست را به دست میرساند انگاه فرمود که دوستی
 آنست که او را بدل یابد کنی که دلهای آفریده شده خصمها از برای آنکه تا گردن عرش که طوان
 کنند که در کتاب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بنده من چون ذکر من بر تو
 غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمعنی محبت است انگاه فرمود که عارفان آنساب صفت
 اند بر جلگی عالم قیامت که از انوار ایشان همه عدو باقی چون خواهد تمام کرد و گریست
 فرمود که اسی درویش ما را که اینجا آورده اند درین مانجا خواهد بود میان چند روز اسفند خواهد کرد
 شیخ علی بن عمری حاضر بودند او را فرمان شد که شال نویس بردست شیخ قلب الدین سجیاری را که باده
 ما در دلی رود که خلافت او را دادیم که دلی مقام او است بعد از آن شال تمام شد بر دست
 دعا گو و در وی بر زمین آوردیم فرمان شد که عزو یک بیان نزد یک تر شدیم و شال با کلام پیر
 سخن بدست نمودند و دعای شریف عثمان بارونی را در وی دروغ و بر دعا گو کرد و توصیف و مصلحت نیز

داد فرمود این انانیست از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خواجگان چیست ابدا
رسیده است من ترا دادم در وان کردم باید که چنانچه ایشان و ما بجا آوریم شما نیز حق
این بجا آرید تا فراموشی قیامت میان خواجگان مار شمرنده نگردانی دعا گو بر سر زمین
آور دو گانه نماز گذارد فرمود بر و بچند اسب سپردم و ترابزنگاه عزت رسانیدم بعد از آن
سخن فرمود که چهار چیز را گوهر نفس است اول درویشی که تو نگری ناید دوم گرسنه که سیر کرد و سیریم
اند و گرسنگی که شادی نماید چهارم مردی که ادا دشمن بود و دشمنی نماید انگاه فرمود که مرتب تلخ محبت
چنانست که اگر پسند شب نماز گزاروی گوید که ما را فراغت نیست اما که ملک الموت میگردد
و هر جا که در مانده است او را دست میگردد چون خواهد دید بود دعا گویند خواست
سرور قدم آور و وان شود و ضمیر روشن که در سخن بود بر خود فرمان شد بیا بر خاستم سرور قدم
آوردم فاخته خواند گفت روی خراشی و مروده بهش باز روی بر زمین آوردم باز
گشتم گفت در حضرت دلی آیدم و سکوت کردم ملک عالم از اهل سوره و امیر غیر آن بردعا گو
رو به نهادند چهل روز بیان دلی گذشت بود که آینده بیاید خبر آورد که شیخ از روان
کردن بخت روز در حیات بود که رحمت حق چو مستند به آن شب خاطر خواب بلورس
مصلحا بودم در خواب شنیدم خواجه را پدرم که کوسه در زمین عرش استاده کرده اند من
من سر نهادم و ازین باز پرس کردم فرمود خدا و تعالی مرا بیا مرزید و نزد یک کردی آن ساکنان
عرش مقام داد اینجا بیستم علوم ربانی و فواید سلوک و محمود نبشته شد الحمد لله علی ذلک

خاتمه الطبع

خدا به جل شانہ راست است بی نهایت که این ملفوظات حضرت خواجہ معین الدین
چشم رحمتی بدلیل العارفین یا راول بجا و جمادی الثانی سنه ۱۰۱۸ مطابق فروری
سنه ۱۸۰۸ با ختام رسید ولی مقام معذرت است که اصل این نسخه پر شدت مشکوک بود و قدر
وسیع در رفع اغلاط کوشیده آمد و ادب کلمات خواجگان محفوظ ماند و زیاده ازین معذرت مقبول اسلام

CALL No. { ۲۹۷۵۴ R } ACC. No. ۲۵۱۰
 AUTHOR حسین دکن جیشی، خواجہ
 TITLE دلیل العارفین

R

۲۹۷۵۴ R ۲۵۱۰
 ۲۹۷۵۴ R ۲۵۱۰
 دلیل العارفین

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

